



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

از سیرت ائمه

چهل حدیث از امیر مومنان علی علیه السلام

ترجمه و توضیح جوایب نماز

تألیف: حادی نجفی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از چشمه خورشید چهل حدیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

کانون پژوهش

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	از چشمه خورشید چهل حدیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۴	یادداشت ترجمان
۱۶	پیشگفتار
۲۰	حدیث نخست: توحید
۲۲	حدیث دوم: قدرتِ خدای تعالی
۲۴	حدیث سوم: پیامبری
۲۸	حدیث چهارم: پیامبری پیامبر ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -
۳۰	حدیث پنجم: پیامبر ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -
۳۵	حدیث ششم: قرآن
۳۷	حدیث هفتم: أهل بَيْتٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَام -
۳۸	حدیث هشتم: خلافت
۴۱	حدیث نهم: پس از خلافت ظاهری
۴۴	حدیث دهم: امامت و اُمت و حقوق متقابلشان
۴۷	حدیث یازدهم: روز رستاخیز
۴۹	حدیث دوازدهم: اسلام
۵۱	حدیث سیزدهم: وصف مؤمن
۵۲	حدیث چهاردهم: سفارش به پرهیزگاری
۵۷	حدیث پانزدهم: در دستیازی به کارهای نیک
۶۲	حدیث هفدهم: آفرینش انسان
۶۷	حدیث هجدهم: مایه های هلاکت مردمان

۶۹	حدیث نوزدهم: دنیا
۷۱	حدیث بیستم: مردمان در دنیا
۷۲	حدیث بیست و یکم: زُهد
۷۳	حدیث بیست و دوم: استغفار
۷۵	حدیث بیست و سوم: چگونگی دعا
۷۶	حدیث بیست و چهارم: دوستان خدا
۷۸	حدیث بیست و پنجم: سالکِ طریق خداوند سبحان
۸۰	حدیث بیست و ششم: دین شناس
۸۱	حدیث بیست و هفتم: امر به معروف و نهی از مُنکر
۸۳	حدیث بیست و هشتم: حَج
۸۵	حدیث بیست و نهم: جهاد
۸۹	حدیث سی ام: آموزش پیکار و کارزار
۹۱	حدیث سی و یکم: قضا و قَدَر
۹۳	حدیث سی و دوم: فتنه
۹۶	حدیث سی و سوم: بیت المال
۹۷	حدیث سی و چهارم: هنگامی که آن حضرت را سرزنش کردند که چرا بیت المال را به طور برابر تقسیم کرده است
۹۹	حدیث سی و پنجم: در سَخَرگاه آن روز که ضربت خورد
۱۰۱	حدیث سی و ششم: سخنی که پیش از مرگ به عنوان وصیت فرمود
۱۰۳	حدیث سی و هفتم: پیش از شهادت
۱۰۶	حدیث سی و هشتم: سفارش های پنجگانه
۱۰۸	حدیث سی و نهم: بهشت
۱۱۰	حدیث چهلم: دعای آن حضرت در حقّ خویشتن
۱۱۱	کتابنامه ترجمان
۱۱۵	درباره مرکز

از چشمه خورشید چهل حدیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول 23 قبل از هجرت 40ق.

عنوان و نام پدیدآور: از چشمه خورشید چهل حدیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام/ تألیف هادی نجفی؛ ترجمه و توضیح جويا جهانبخش.

مشخصات نشر: اصفهان کانون پژوهش، 1387.

مشخصات ظاهری: 104ص؛ 16×23/5س م.

شابک: 11-01-5287-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. 102 104 همچنین به صورت زیرنویس

عنوان قراردادی: الأربعون حدیثاً من مولانا امیر المؤمنین - علیه صلوات المتقین. فارسی.

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول 23 قبل از هجرت 40ق. - احادیث

موضوع: احادیث شیعه - قرن 14

موضوع: اربعینات - قرن 14

شناسه افزوده: نجفی، هادی 1342 - ، گردآورنده.

شناسه افزوده: جهانبخش، جويا، 1356 - ، مترجم.

رده بندی کنگره: 1387 4041 الف BP39/5/85

رده بندی دیویی: 297/9515

شماره کتابشناسی ملی: 1303087

تصویر روی جلد صفحه ای از نهج البلاغه بخط ابن مؤدب پایان کتابت ذی القعدة 499 هـ.ق. موجود در کتابخانه آیه الله مرعشی «رحمه الله علیه» به شماره 3827

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 1

اشاره

سرشناسه: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول 23 قبل از هجرت 40ق.

عنوان و نام پدیدآور: از چشمه خورشید چهل حدیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام/ تألیف هادی نجفی؛ ترجمه و توضیح جويا جهانبخش.

مشخصات نشر: اصفهان کانون پژوهش، 1387.

مشخصات ظاهری: 104ص؛ 16×23/5س م.

شابک: 978-600-5287-01-11

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. 102 104 همچنین به صورت زیرنویس

عنوان قراردادی: الأربعون حدیثاً من مولانا امیر المؤمنین - علیه صلوات المتقین. فارسی.

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول 23 قبل از هجرت 40ق. - احادیث

موضوع: احادیث شیعه - قرن 14

موضوع: اربعینات - قرن 14

شناسه افزوده: نجفی، هادی 1342 - ، گردآورنده.

شناسه افزوده: جهانبخش، جويا، 1356 - ، مترجم.

رده بندی کنگره: 1387 4041 الف BP39/5/85

رده بندی دیویی: 297/9515

شماره کتابشناسی ملی: 1303087

از چشمه خورشید

چهل حدیث از امیر مؤمنان علی - علیه السلام -

تألیف: هادی نجفی

ترجمه و توضیح: جويا جهانبخش

ناشر: کانون پژوهش

چاپ: اصفهان

نوبت چاپ: اول 1387هـ. ش. - 1429هـ. ق.

شمارگان: 1000 نسخه

شابک: 978-600-5287-01-1

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

قیمت: 2000 تومان

تصویر روی جلد صفحه ای از نهج البلاغه بخط ابن مؤدب پایان کتابت ذی القعدة 499 هـ. ق. موجود در کتابخانه آیه الله مرعشی «رحمه الله علیه» به شماره 3827

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم شهناز محققیان

ص: 2

فهرست مطالب

یادداشت ترجمان...5

پیشگفتار...7

حدیث نخست: توحید...11

حدیث دوم: قدرت خدای تعالی...13

حدیث سوم: پیامبری...15

حدیث: چهارم پیامبری پیامبر ما -صلی الله علیه و آله-...19

حدیث پنجم: پیامبر ما -صلی الله علیه و آله-...21

حدیث ششم: قرآن...26

حدیث هفتم: أهل بیت -علیهم السلام-...28

حدیث هشتم: خلافت...29

حدیث نهم: پس از خلافت ظاهری...32

حدیث: دهم امامت و امت و حقوق متقابلشان...35

حدیث یازدهم: روز رستاخیز...38

حدیث دوازدهم: اسلام...40

حدیث سیزدهم: وصف مؤمن...42

حدیث: چهاردهم سفارش به پرهیزگاری...43

حدیث پانزدهم: در دستیازی به کارهای نیک...48

حدیث شانزدهم: اندرز سترگ...51

حدیث هفدهم: آفرینش انسان...53

حدیث هجدهم: مایه های هلاکت مردمان...58

حدیث نوزدهم: دنیا...60

حدیث بیستم: مردمان در دنیا...62

حدیث بیست و یکم: زهد...63

ص: 3

- حدیث بیست و دوم: استغفار...64
- حدیث بیست و سوم: چگونگی دعا...66
- حدیث بیست و چهارم: دوستان خدا...67
- حدیث بیست و پنجم: سالک طریق خداوند سبحان...69
- حدیث بیست و ششم: دین شناس...71
- حدیث بیست و هفتم: امر به معروف و نهی از منکر...72
- حدیث بیست و هشتم: حج...74
- حدیث بیست و نهم: جهاد...76
- حدیث سی ام: آموزش پیکار و کارزار...80
- حدیث سی و یکم: قضا و قدر...82
- حدیث سی و دوم: فتنه...84
- حدیث سی و سوم: بیت المال...87
- حدیث سی و چهارم: هنگامی که آن حضرت را سرزنش کردند که چرا بیت المال را به طور برابر تقسیم کرده است...88
- حدیث سی و پنجم: در سحرگاه آن روز که ضربت خورد...90
- حدیث سی و ششم: سخنی که پیش از مرگ به عنوان وصیت فرمود...92
- حدیث سی و هفتم: پیش از شهادت...94
- حدیث سی و هشتم: سفارش های پنجگانه...97
- حدیث سی و نهم: بهشت...99
- حدیث: چهلم دعای آن حضرت در حق خویشان...101
- کتابنامه ترجمان...102

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

درود و سلام خداوند بر بهترین فرستادگان و رحمتِ او بر، عالمیان محمد مصطفی، و بر برادر و وصی و جانشین او امیر مؤمنان علی مرتضی، و بر یازده پیشوای، راستین که زاد و رود، ایشانند ائمه هدی.

در یکی از نشست های سوک سالار شهیدان حسین علی - که درود خداوند بر او و باب و مامش باد! - در دهه نخست محرم بود در حضور مؤلف ارجمند این چهل حدیث که ایشان پیشنهاد ترجمه و نشر این مَنَّحَبِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ را مطرح فرمودند؛ و سپس نسخه اصلی آن را که دست نوشت ایشان (با دیباجه عربی) بود به راقم سپاردند؛ نگارنده نیز، ترجمه متن احادیث و دیباجه و برافزودن پاره ای توضیحات لازم را پایتندان شد.

اینک که این سه طور قلمی می شود باز در آستانه محرم ایم؛ ... محرم و سوک حسینی ...، حَسَّینِ عَلَیهِ السَّلَامِ که امضائی سُرخ بر طومار تعالیم بنیادی نَهْجِ الْبَلَاغَةِ نهاد.

«نَهْجِ الْبَلَاغَةِ» و «محرم»، نام «علی»، نام «حسین»، آن اندازه معناپرور و سخن خیز است که مجالِ اندکِ این قلم انداز را یارای در خویش گنجاندن آن نباشد.

قلم بیتاب است و صاحب قلم، بیتاب تر.

تنها می ماند یکی دو نکته که بازنگفتنش شاید خلافِ ادب و امانت باشد:

1. نام کتاب بر صفحه عنوان دستنویس، «الأربعون حدیثاً من مولانا امیر المؤمنین - علیه صلوات المصلین -» (چهل حدیث از، سرورمان امیر مؤمنان که درودهای درود گویان بر او باد!) -

است. با اجازه مؤلف کوتاه و دگرسان شده این نام را زیر عنوانی دیگر که مُختارِ مَنَسْت بر پیشانی دفتر نهادیم.

2. همه حواشی توضیحی احادیث چهلگانه از ترجمان است (و چه بسا گاه بیانگر برداشت مؤلف - که من از آن بی اطلاع بوده ام - نباشد).

3. نهج البلاغه زبانی بلند و سَد توار و بشکوه و دلپسند دارد که ترجمه آن به پارسی قلم ترجمان را به بهره وری از گنجینه گرانبار آدب نیاکانی می گرایاند؛ و از همین روی خواننده ارجمند اگر در این ترجمه به واژگان دیریاب و نامأنوس باز خورد بر این صاحب قلم خواهد بخشود.

و سپاس و ستایش خدای راست که پروردگار جهانیان است.

بنده خدا: جویا جهانبخش

دی ماه 1385 ه. ش.

ذی الحِجَّه 1427 ه. ق.

ص: 6

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«سپاس و ستایش خدای راست که گویندگان به ستایشش در نتوانند رسید و شمارندگان نعمت های او را به شمار نیارند، آورد و کوشندگان حق او را نتوانند گزارد؛ آن که همّت های بلند او را در نیابند و زیرکی های ژرف رو بدو نرسند؛ آن که صفتش را اندازه ای معین و وصفی حاضر و مدّتی مشخص و سرآمدی کرانمند نیست.

آفریدگان را به قدرتِ خویش آفرید و بادها را به رحمتِ خود پراگندید و به خرسنگ ها جنبشِ زمینش را میخکوب کرد.» (1)

و درود و سلام بر محمّد «امین وحی و واپسین فرستادگان و مژده آور رحمت و بیم دهنده کیفرش» (2)، که «او را به هنگامی که چندی بود پیامبری نیامده و گفت و گوها درگیر بود به پیامبری فرستاد او را در پی پیامبران پیشین روانه ساخت . وحی را بدو خاتمت بخشید؛ و آن حضرت در راه خدا با کسانی که بدو پشت کرده و برایش هنباز گرفته بودند جهاد کرد.» (3).

و درود و سلام بر خاندان و اهل بیتِ محمّد که «ایشان جایگاه رازهای او، و

ص: 7

1- [نهج البلاغه] خطبه 1.

2- خطبه 173

3- خطبه 133

پناهگاه فرمان او، و ظرف علم او و مرجع حکم او و گنج خانه کتاب های او، و کوه های دین اویند؛ به وسیله ایشان خمیدگی پشت آن را راست گردانید و لرزش پهلوهای (1) آن را زدود» (2)، «آنان بنیاد دین و ستون یقین اند. آن که از مرز درگذرد، به سوی ایشان بازگردد و آن که در پی می آید بدیشان رسد و پیوندد. ویژگی های حق ولایت از آن ایشان و وصیت و وراثت [پیامبر -صلی الله علیه و آله-] در ایشان است» (3).

چون شیوه سلف صالح از روزگاران پیش آن بوده است که به تألیف کتاب های چهل حدیث پردازند و آن ها را میان مردمان انتشار دهند بر آن شدم چهل حدیثی از احادیث صحیح (4) که گمانی در آن ها نیست فراهم آورم؛ باشد که حدیث نبوی شریف این رجامند را که در آن طریق که او آموزانیده است گام می زند، در بگیرد؛ و آن حدیث شریف اینست:

(مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دِينِهِمْ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَصِيحًا عَالِمًا) (5)

(/هر کس از امت من چهل حدیث از آن چه که در کار دینشان حاجتمند آنند، حفظ کند، خداوند در روز رستاخیز او را دین شناس و دانشمند برانگیزد).

از سر ولایت تام و محبت وافر و إخلاص محضی که در حق سرور و

ص: 8

1- ترجمه ما از این عبارت خالی از تسامحی نیست. «فرائص» که در این عبارت از لرزش آن ها سخن می رود، جمع «فریصه» است، و «فریصه» «گوشت بازو و میان شانه و پهلو» را گویند «که [به هنگام بیم زدگی] از بیم بلرزد» (دستور الإخوان، 473/1).

2- خطبه 2

3- خطبه 2

4- که البته مراد «صحیح» از حیث صدور است نه صحیح از حیث سند به مصطلح رجالیان.

5- الاختصاص [منسوب به] شیخ مفید (رحمه الله علیه)، ص 61 - و با اندک اختلافی: ص 2؛ صدوق (رحمه الله علیه) آن را در خصال روایت کرده و مجلسی (رحمه الله علیه) در مجلد نخست بحار (باب مَنْ حَفِظَ أَرْبَعِينَ حَدِيثًا) نقل نموده است.

پیشوایم در شهر علم امیر مؤمنان - که درود درودگویان بر او باد! - داشتم از خداوند طلب خیر کردم و آهنگ آن نمودم تا چهل حدیث از احادیث شریف آن حضرت را از کتاب ارجمند نهج البلاغه (1) گرد آورم. به یاری خدای متعال بدین کار آغازیدم؛ چه بسا که وجود عزیز آن حضرت - که بر او درود باد! - نیز در این کار خرد مرا یاور گردد.

این چهل حدیث را به او پیشکش می کنم و به زبان حال و مقال او را مخاطب ساخته می گویم:

(يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ) (2)

(ای عزیز! ما و گسان ما را سختی رسیده است؛ و سرمایه ای اندک آورده ایم؛ پیمانمان را تمام و کمال بیما و به ما دهش کن؛ همانا خداوند دهش کنندگان را پاداش می دهد).

و نیز در مخاطبت با خوانندگان گرامی می گویم:

(امْكُثُوا إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى) (3)

(/ درنگ کنید. آتشی دیدم باشد که از آن اخگری برایتان آرم یا در پرتو آن آتش راه را یابم).

در پایان، پیشگفتار خدای را می خوانم که مرا و زاد و رودم را از پیروان سرورم، امیر مؤمنان - عَلِيهِ السَّلَام - قرار دهد و ما را، در دنیا، زیارت او، و در

ص: 9

1- بر کاوشگر پژوهنده پوشیده نماند که مأخذ جمیع احادیث، چهلگانه نهج البلاغه ی [پژوهیده] دکتر صبح صالح است.

2- سوره یوسف / 88

3- سوره طه / 10.

آخرت شَفَاعَتِ او روزی، کُند و با او- که درود و سلام بر او باد!- محشور فرماید! به حَقِّ او و به حق فرزندان پاکِ رَهْمیافته مَعْصومش - که بر ایشان درود باد!

(حِثَامُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ) (1)

(/ مَهر آن از مشک است؛ و در این راه باید پیشی جویندگان بر یکدیگر پیشی جویند.)

و سلام، بهترین فرجام است!

هادی نجفی

رمضان فرخنده 1406 [هـ.ق.]

ص: 10

1- سورة مُطَفِّفِينَ 26

(أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ، وَكَمَالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّمَاتِ عَنْهُ، لِبَسِّ هَادَةِ كُلِّ صِدْفَةٍ أَنَهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَشَدَّ هَادَةَ كُلِّ مُوصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ؛ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهَ، وَمَنْ حَدَّهَ فَقَدْ عَدَّهَ وَمَنْ قَالَ: «فِيمَ» فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ: «عَلَام؟» فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ. كَائِنَ لَا عَنْ حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَّةِ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَّوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ) (1)

ص: 11

(یعنی:

آغاز دین شناخت اوست و درست شناختن ، او، باورداشتن اوست، و درست باورداشتن ، او یگانه شمردن اوست و درست یگانه شمردن او، إخلاص ورزیدن نسبت به اوست و درست إخلاص ورزیدن نسبت به او صفت ها را از او برکنار دانستن ، است زیرا که هر صفتی گواهی دهد که جز موصوف است، و هر موصوفی گواهی دهد که جز صفت است. پس هر که خدای پاک را به صفتی متّصف ، شمارد او را قرین داشته و هرکس او را قرین دارد، دوگانه اش پنداشته و هر که دوگانه اش پندارد جزء جزء اش ، انگاشته و هر که جزء جزء اش انگارد، او را نشناخته و هرکه او را نشناسد به سویی او اشارت آرد، و هر که به سویی او اشارت آرد، محدودش انگارد و هرکه محدودش انگارد او را به شمار درآرد. و هرکه گوید: در چیست؟ او را در چیزی گنجانیده و هر که :گوید بر چیست؟ پنداری جایی را از وی تهی دیده باشنده ای است بی آن که پدید آمده باشد، و هستی دارنده ای است آن که نیستی از سر گذرانده . باشد با همه چیز ، است نه به همتائی و جز همه چیز است، نه به جدائی. کننده کارهاست بی جنبش ها و ابزار دیده و است از آن هنگام که آفریده ایش نبوده تا بدان بنگرد و یکتاست از آن گاه که دلآرامیش نبوده تا بدو

بیارمد و از نبودنش رنج تنهائی یابد.)

ص: 12

حديث دوم: قدرتِ خدای تعالی

(كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ: غِنَى كُلِّ فَتِيرٍ، وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَمَفْزَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ : مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَمَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَمَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَمَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ لَمْ تَرَكَ الْعُيُونَ فَتُخْبِرَنَّ عَنْكَ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِدِينَ مِنْ خَلْقِكَ. لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِرُوحَانِهِ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ، وَلَا يَسَّ بِقُوكَ مِنْ طَلَبْتِ، وَلَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ، وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ، وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ، وَلَا يُرْدُ أَمْرَكَ مَنْ سَخَطَ قَضَاءَكَ، وَلَا يَسَّ تَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلِّ سِرِّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةً، وَكُلِّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةً. أَنْتَ الْأَبْدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ، وَأَنْتَ الْمُتْتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ، وَأَنْتَ الْمُوعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلِّ دَابَّةٍ، وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ. سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ! بُحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ! وَمَا أَصْغَرَ كُلِّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ! وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا، وَ

(یعنی:

همه چیز در برابر او فروتن و ناچیز است و همه چیز به واسطه او بر پای و چیز توانگری هر نیازمند است و ارجمندی هر خوار و نیروی هر ناتوان و پناهگاه هر دلسوخته هر که سخن گوید گفتارش، بشنود و هر که خاموش نشیند رازش را. بدانند هر که بزید روزی اش بر، اوست و هر که بمیرد بازگشتش به سوی اوست.

دیده ها تو را ندیده تا از تو آگهی دهد؛ بلکه تو پیش از هر وصف کننده ای از آفریدگانت بوده ای آفریدگان را از سر رنج تنهایی، نیافریدی، و از برای سود بردن به کار. نگماشتی آن که جوئی از تو پیش نیفتد و آن که بگیری از گفت نرود و آن که فرمانت نبرد از چیرگی ات، نکاهد و آن که فرمانت برد بر فرمانروائی تو نفزاید. آن که بر قضای تو خشم گیرد فرمان تو را برنگرداند و آن که از فرمان تو رخ برتابد از تویی نیاز نگردد. هر راز نزد تو آشکار است و هر نهان پیش تو پدیدار تو همیشه ای، که کرانه ات نیست؛ و تو فرجامی که از تو گریزی نیست؛ و تو وعده گاهی که رهائی از تو جز به تو نیست. زمام هر جنبه در کف، توست و بازگشت هر آفریده به سوی توست. پاکا تو! چه سترگ پایه ای! پاکا تو! چه بزرگ است آن چه از آفرینش تو می بینیم! و چه خرد است هر بزرگی پهلوی قدرت تو! و چه بیم انگیزست آن چه از ملکوت تو می بینیم و چه خوار است این همه در برابر آن چه از چیرگی تو بر ما نهانست! و چه فراگیرست نواخت های تو در دنیا و چه خرد است این ها در برابر نواخت های سرای بازپسین!

ص: 14

وَاصَّ طَفَى - سُبْحَانَهُ - مِنْ وَآدِيهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّدَايَاطُ عَنِ مَعْرِفَتِهِ، وَافْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ، فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْذِنُوا مِنْ مِيثَاقِ فِطْرَتِهِ، وَيَذْكُرُوا مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُتِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ: مِنْ سَقْفِ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَ مَهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَ مَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَ آجَالَ تُفْنِيهِمْ، وَ أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَ أَحَادَاتٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ؛ وَ لَمْ يُخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنَزَّلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ: رُسُلٌ لَا تُقْصَرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ، وَ لَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ: مِنْ سَابِقِ سَمِّ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ غَايِرِ عَرَفَهُ مَنْ قَبْلَهُ: عَلَى ذَلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ، وَ مَصَنَتِ الدُّهُورُ، وَ سَلَفَتِ الْأَجَاءُ، وَ خَلَفَتِ الْأَبْنَاءُ.

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

لِإِنجَازِ عِدَّتِهِ وَإِثْمَامِ نُبُوتِهِ، مَاخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِثْلَهُ، مَسَّ هُورَةَ سِمَانُهُ، كَرِيمًا مِيلَادُهُ. وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَّفِقَةٌ، وَ أَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَ طَرَائِقُ مُسَدَّتَةٌ، بَيْنَ مُسَدِّهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحِدٍ فِي أَسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الصَّلَاةِ، وَ أَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ. ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - لِقَاءَهُ، وَ رَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَ أَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا، وَ رَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبُلُوغِ، فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ خَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ فِي أُمَّهَاتِهِمْ، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَ لَا عِلْمَ قَائِمٍ (1)

(یعنی):

و خدای سُبْحَانَهُ از فرزندان او [= آدم عَلَيْهِ السَّلَام -] پیامبرانی برگزید و از آنان بر وحی پیمان گرفت و بر تبلیغ رسالت امانت ستاند (2)؛ آن هنگام که بیشترین آفریدگانش پیمان خدای را با خودشان دگر ساخته حق او را ناشناخته و با او هنبازها برگرفته بودند و شیطان ها ایشان را از شناخت او به بیراهه گردانیده و از پرستش او باز بریده بودند. پس [خداوند] فرستادگان خویش را در میانشان بر انگیخت و پیامبرانش را یکی از پس دیگری به سويشان روان داشت تا گُزارد پیمان فطرت الهی را از مردمان در خواهند و نواخت فراموش گشته خدای را

ص: 16

1- خطبه 1.

2- معنای امانت ستاندن، آن است که در برابر چیز نفیسی که به دست کسی سپارده شود امانتی ستانده آید. پنداری خداوند رسالت را داد و امانت گرفت. اگر پیامبران رسالت می گزارند امانت به ایشان بازگردانده می شد و مردمانی صاحب امانت به شما می رفتند؛ و اگر نه امانت بدیشان باز گردانده نمی شد و آنان فاقد امانت می بودند. این تعبیر از تعبیر آرایه گرانه ای است که امانت دار یا بی امانت بودن شخص در آن بدین سان بیان شده است. نگر: توضیح نهج البلاغة الحسینی الشیرازی، 36/1.

فرايادشان آرپند و به رسانيدن پيام بر ايشان حُجّت گيرند و نهان کرده های خردهاشان را برانگيزند و نشانه های توانائی [اش] را بديشان نمايند: از آسمانه ای که بر فراز ايشان برگرفته شده و گاهواره ای که زير پایشان نهاده شده و زيبست مایه هائی که زنده داردشان و اَجَل هائی که بر اندازدشان، و رنج هائی که پير و فرسوده شان، گرداند و رخدادهائی که بر ايشان پياپی آيد.

هيچ گاه نبود که خدای سُبْحان آفريدگانش را بی پيامبری که گسيل داشته باشد، يا کتابی که فرو فرستاده باشد يا حُجّتی، پيوسته يا راهی روشن و گشوده، وانهاده باشد پيوسته پيمبرانی بودند که نه اندک بودن شمارشان و نه بسياری کسانی که به دروغ می داشتندشان به ستوهشان نمی آورد. چه آن پيشين که پسينی اش را از برای او نام بُرده بودند و چه آن پسين که پيشینی اش را بدو شناسانیده بودند برين سان مردمان سپری شدند و روزگاران گذشتند پدران بگذشته شدند و پسران بر جای آنان نشستند تا آن که خدای سُبْحان محمّد پيامبر خدا را برانگيخت- که درود و سلام خدا بر او و خاندانش باد!-؛ [برانگيخت] تا وعده خویش به جای آرد و پيمبر انگيزی را به فرجام رساند؛ و اين در حالی بود که پيمان آن حضرت را از پيامبران ستانده و ويژگی های او را بلندآوازه ساخته و ولادتش را گرمی گردانیده بود آن روز زمينيان کيش های گونه گون داشتند و خواست های پراکنده و راه های شوریده گروهی خدای را به آفريدگانش مانند می ساختند؛ گروهی در ناميدن او کُز روی می کردند؛ گروهی روی سويِ جُز او می داشتند. پس خداوند به آن، حضرت آنان را از گمراهی به راه آورد و به واسطه او، از نادانی برهانيد.

آن گاه خدای سُبْحان از برای محمّد- که درود و سلام خدای بر او باد!- ديدار خویش را برگزيد و آن چه نزد خود داشت از برای او پسنديد. او را ارجمندتر از

آن داشت که در دنیا بماند و گرامی تر از آن شمرد که در این محنت گاه بپاید. پس عزیزانه جاننش - که درود خداوند بر او و خاندانش باد! - ستاند و آن حضرت نیز همان که پیامبران در میان اُمت هاشان برجای می نهند در میان شما بر جای نهاد چه آنان اُمت هاشان را دروا بیراهی، آشکار و بینشانی استوار، وا نهادند).

ص: 18

حدیث چہارم: پیامبری پیامبر ما - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -

(أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي بُيُوتَهُ وَلَا وَحْيًا، فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاهُ، يَسُوقُهُمْ إِلَىٰ مُنْجَاتِهِمْ، وَيُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ، يَحْسِرُ الْحَسِيدُ، وَيَقِفُ الْكَاسِرُ، فَيَقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ، إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ، حَتَّىٰ أَرَاهُمْ مُنْجَاتِهِمْ وَبَوَاهُم مَحَلَّتُهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رِحَاهُمْ، وَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ، وَإِيمُ اللَّهِ، لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّىٰ تَوَلَّتْ بِحَدَافِيرِهَا وَأَسْتَوَسَّتْ فِي قِيَادِهَا، مَا ضَعُفْتُ، وَلَا جَبْنْتُ، وَلَا خُنْتُ، وَلَا وَهَنْتُ، وَإِيمُ اللَّهِ، لَأَبْقِرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّىٰ أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ!) (1)

(یعنی:

همانا خداوند سُبْحَانَ اللَّهِ در حالی مُحَمَّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را برانگیخت که نه هیچ کس از عَرَب کتابی می خواند و نه ادعای بُيُوتی و نه وحیی می کرد. پس

ص: 19

آن حضرت با کسانی که فرمانش بردند با نافرمانان کارزار در پیوست. به سوی رستگاریشان می راند و در رسیدن، بدیشان بر رستخیز پیشی می جُست مبادا که آن زودتر بدیشان در رَسَد ناتوان حسرت بَرَد، و شکسته در ایستد، پس بر سر هر يك می ایستاد تا به سر منزلش، رساند مگر هالکی که در او خیری نبود. تا بدان جا که سَر مَنزَلِ نَجَات را بدیشان نمایانید و آنان را در جایگاهشان نشانید و کارشان روان شد و آسیاشان گردان (1) به خدا سوگند من در دنباله آن سپاه (2) بودم تا یکسره پشت کرد و در فرمانبری گرد هم آمد نه ناتوان شده ام نه بیمناک، نه خائن نه سُست. به خدا سوگند، باطل را بر شکافم تا حق را از تهیگاهش بدر آرم!.

ص: 20

-
- 1- هم «استدازة رَحی» و هم «استقامة قناة» تعبیری کنائی اند مناسب ادب عرب و از این رو ما تعبیر کنائی مناسب ادب پارسی را جایگزین آن ها کردیم.
 - 2- یعنی در پی سپاه کفر و تعقیب گر آن. نگر: توضیح نهج البلاغة الحُسینی الشیرازی، 143/2.

حديث پنجم: پیامبر ما - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -

(فَتَأْسُ بِنَبِيِّكَ الْآ طَيْبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةٌ لِمَنْ تَأْسَى وَعِزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَى وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُنَاسِي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ قَضَمَ الدُّنْيَا قَضَمًا وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا وَأَحْمَصَهُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا عَرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ وَ حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ وَ صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ تَعَظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ تَعَالَى وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ)

لَقَدْ كَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ وَ يَكُونُ السُّتْرَ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ النَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: «يَا فُلَانَةَ- لِأَحَدِي أَرْوَاحِهِ- غَيْبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَّارِفَهَا»

فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً وَ لَا يَعْتَمِدَ دَهَا قَرَاراً وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مُقَاماً فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَسْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ.

وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ

وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله- مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَ زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ

فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ: أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ؟! فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ -وَ اللَّهُ الْعَظِيمُ!- بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ وَ إِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ زَوَّاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ فَتَأَسَّى مُتَأَسِّ بِنَبِيِّهِ وَ اقْتَصَصَ أَثْرَهُ وَ وَلَجَ مَوْلِجَهُ وَ إِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله- عَلَمًا لِلْسَّاعَةِ وَ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُذِرًا بِالْعُقُوبَةِ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصاً وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَصْغَحْ حَجراً عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ

فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلْماً تَتَّبَعُهُ وَ قَانِداً نَطَأَ عَقْبَهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ رَفَعَتْ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَتَبَذُّهَا عَنْكَ؟ فَقُلْتُ: أَعْرُبُ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى! (1)

ص: 22

(یعنی):

پس به پیامبر پاکیزه پاکت- که درودِ خدا بر او و خاندانش باد! اقتدا کن که در وجود او از برای هر که اقتدا خواهد آسوه ای است و از برای هر که انتساب جوید، نسبتی و محبوب ترین بندگان نزدِ خدای آن است که به پیامبرش اقتدا کند و راه او بسپرد نه به خوردن دهان از دنیا، انباشت و نه به نگرستن، نگاهی بدان انداخت در میانِ اهل دنیا تهی گاه از همه تهی تر داشت و شکم از همه خالی تر. دنیا برو عرضه شد لیک از پذیرفتنش سَر. باز زد دانست خدای سَبْحان چیزی را دشمن، داشته پس دشمنش داشت و دانست که چیزی را خوار شمرده پس خوارش شمرد و دانست که چیزی را ناچیز دانسته پس ناچیزش دانست. و اگر در ما جز این بود که آن چه را خدا و فرستاده اش دشمن داشته اند دوست می داریم و آن چه را خدا و فرستاده اش ناچیز دانسته اند بزرگ می شماریم از برای ستیهیدن با خدای و سرپیچیدن از فرمان خدای بس بود.

آن حضرت- که درود و سلام خداوند بر او و خاندانش باد!- بر زمین غذا می خورد و بنده وار می نشست و پارگی پای افزار خویش را به دست خود می دوخت و به دست خویش بر جامه اش وصله می زد و بر دزارگوش بی پالان بر می نشست و دیگری را بر تَرکِ خود بر می نشانید (1) پرده ای که بر در سرای او بود نگاره هائی داشت؛ پس یکی از همسران خود را می فرمود: «فلانی! این [پرده] را از من نهان دار که من چون بدان نگرم دنیا و زیورهایش را یاد آورم.» او به دل خود از دنیا رُخ گردانید و یادِ آن را در جان خود می رانید و دوست داشت زیور دنیا از

ص: 23

1- این ها همه نمونه هائی است از رفتار عادی و بی تکلف و بدور از بر منشی و امیر مؤمنان -عَلَيْهِ السَّلَام- با بازگفتِ این نمونه ها یادآور می شود که رسول خدا- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله- چه مَنَشِ بی تکلف و شیوه فروتنانه و ساده زیستانه و بی آلایشی در رفتار اجتماعی داشته و چه مایه از خودبینی و خودنمائی برکنار بوده است.

دیده اش نهان ماند تا از آن جامهٔ فاخر نسازد و پاییدنش را باور ندارد و در آن ماندن را امید نبندد. پس آن را از جان برون کرد و از دل براند و از دیده نهان داشت. چُنین است. هر که چیزی را دشمن، دارد این را که بدان بنگرد و از آن نزد او سخن رود، دشمن می دارد.

در رسول خدا که- درود خدا بر او و خاندانش! باد نشانه هائی از زشتی ها و عیب های دنیا، هست چه او با ویژگیان خویش در دنیا گرسنه به سر بُرد و با همه نزدیکی اش [به خدا] زیورهای دنیا از او دور و برکنار ماند.

نگرنده را گوی تا با خِرَدِ خود اندر نگرَد: خداوند بدین حال محمّد را گرامی داشت یا خوار کرد؟ اگر گوید: او را خوار کرد به خدای بزرگ سوگند که دروغی بس گران ساز کرده و اگر گوید او را گرامی داشت پس گو بدانند که خدای دیگرگس را خوار گردانیده چون که دنیا را از برای وی گسترده و از نزدیک ترین مردمان به خویش در نوردیده.

پس هر که خواهد به پیامبرش اقتدا نماید و راه او پیماید و پا بر جایی پای او تهد؛ وَزَنَه از هلاکت در امان نباشد. که -همانا- خدای محمّد را- که درود خدا بر او و خاندانش! باد- نشانه ای از برای رستخیز و مژده بخشی به بهشت و بیم رسانی از پادافراه (1) نهاده است تهی شکم از دنیا برون شد و تندرست به سرای بازپسین درآمد. سنگی بر سنگی، نهاد تا به راه خویش رفت و فراخواننده (2) پروردگارش را اجابت کرد.

بزرگا مَنّا که خدای بر ما نهاده است که ما را بدین پیشرو نواخته تا پیروی اش

ص: 24

1- پادافراه: عُقُوبَت، مجازات.

2- مراد از فر اخواننده پروردگار فرشته ای است که به بازگشت به سوی خداوند فرامی خواند؛ همان فرشته مرگ (/مَلَكُ الْمَوْتِ). نگر: توضیح نهج البلاغه الحسینی الشّیرازی، 438/2.

کنیم و بدین راهبر که پای بر جای پایش. نهیم به خدا سوگند که این پشمینه جامه خویش را چندان وصله زدم که از وصله زن شرم کردم خود کسی مرا گفت: بدورش نیفکنی؟ گفتم از من دور شو کاروانیان بامدادان بر شب روی ثنا خوانند! (1).

ص: 25

1- عبارت «عند الصّباح یحمد القوم السّری» که در متن آمده است- و ما ترجمه ای تقریباً مطابق از آن به دست دادیم- مثلی، است ناظر به حال و روزگار مردمانی که در عهد قدیم سفر می کردند و حرکت شبانه را به سبب خواب آلودگی و دشواری هایش ناخوش می داشتند، لیک چون سیر دشوار شبانه را بر خود هموار می کردند و بامدادان (یا پیشتر) به منزل می رسیدند آن گاه قدر و ارزش آن سیر پر صعوبت را باز می شناختند و به ستایش آن زبان می گشودند. نگر: توضیح نهج البلاغة الحُسینی الشّیرازی، 439/2.

(اعلموا أن هذا القرآن هو النصيح الذي لا يعش، والهادي الذي لا يضل، والمحدث الذي لا يكذب، وما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان، زيادة في هدى أو نقصان من عمى وأعلموا أنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة، ولا ل أحد قبل القرآن من غنى، فاستشفوه من ادوائكم، واستعينوا به على لءوائكم، فإن فيه شفاء من اكبر الءاء، وهو الكفر والنفاق والغي والصلا، فاسألوا الله به ووجهوا إليه بحبه ولا تسألوا به خلقه إنه ما توجه العباد إلى الله تعالى بمثله وأعلموا أنه شافع مشفع وقابل مصدق وأنه من شفح له القرآن يوم القيامة شفح فيه ومن محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه فإنه ينادى مناد يوم القيامة: «ألا إن كل حارث مبتلى في حرثه وعاقبه عمله غير حرثه القرآن». فكونوا من حرثه وأتباعه واستدلوه على ربكم و

(یعنی:

و بدانید که این قرآن خیر خواهی است که خیانت نکند و رهنمائی است که گمراه نگرداند و سخنگوئی است که دروغ نگوید. و هیچ کس با این قرآن ننشست مگر آن که با فزایشی یا کاهش از بر آن برخاست. فزایش هدایت، یا کاهش کوردلی. و بدانید که هیچ کس را از پس قرآن، ناداری، نباشد و هیچ کس را پیش از قرآن توانگری نباشد پس درمان دردهاتان از و خواهید و در سختی کارتتان از و خواستاری یاری نمائید که در آن بهبودی بدترین درد هست که آن کفر است و نفاق و بی راهی و ضلال. پس به واسطه قرآن از خدای در خواهید و به دوستداری قرآن روی بدو آرید بدان از آفریدگانش چیزی نخواهید که بندگان به هیچ چیز چون قرآن روی به خدای متعال نیاورده اند و بدانید که او میانجی است که میانجیگری اش پذیرفته است و گوینده ای است که سخنش راست شمرده شده و هرکه قرآن در روز رستاخیز از برایش میانجیگری کند میانجیگری اش پذیرفته باشد، و هرکه قرآن در روز رستاخیز بد او گوید سخنش را به زیان او راست. شمارند. همانا روز رستاخیز منادی ندا در دهد هان هر کشتکاری در کشتکاری و فرجام کردارش گرفتار است، جز کشتکاران. قرآن پس از کشتکاران قرآن و پیروان آن باشید و بر پروردگارتان رهنمایش گیرید و از بهر خودتان خیر خواهی اش جوئید و رایهاتان را بر او متهم دارید و خواهش های نفسانیتان را در برابر قرآن خیانتکار شمارید).

ص: 27

حدیث هفتم: أَهْل بَيْتٍ - عَلَيْهِمُ السَّلَام -

(أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ الرَّايسُ خُونٌ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا، كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ. بِنَا يُسَدُّ تَعَطَّى الْهُدَى، وَيُسَدُّ تَجَلَّى الْعَمَى. إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ؛ لَا تَصَلُّحُ عَلَي سِوَاهُمْ، وَلَا تَصَلُّحُ الْوُلَاهُ مِنْ غَيْرِهِمْ) (1)

(یعنی:

کجايند آنان که بدروغ و ستم بر ما پنداشتند که استوارگامان در دانش، آنانند نه ما که خدای ما را برگرفت و، فرو نهادشان و به ما عطا کرد و محروم، نهادشان و ما را اندر آورد و برون راندشان به ما هدايت خواهند و زدایش کوردلی جویند همانا پیشوایان از قریش، اندر این تیره خاندان هاشم نهاده شده اند پیشوائی جز ایشان را نسزد و حکمرانان جز ایشان نشایند).

ص: 28

حديث هشتم: خلافت

(يَا أَحَا بْنَى أَسَدٍ إِنَّكَ لَقَلْبُ الْوَضِيحِ تَرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ وَ لَكَ بَعْدُ ذِمَامَهُ الصُّهْرِ وَ حَقُّ الْمَسْأَلَةِ وَ قَدْ اسْتَعْلَمْتَ فَأَعْلَمَ أَمَّا الْإِسْتِبْدَادُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَ نَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَبًا وَ الْأَعَشُدُّونَ بِالرَّسُولِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - تَوَطَّأَ فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَهُ شَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ وَ الْحَكَمُ لِلَّهِ وَ الْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةِ).

وَ دَعَّ عَنْكَ نَهْبًا صِيحَ فِي حَجْرَاتِهِ *** وَ لَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ

وَ هَلَّمَ الْخَطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَقَدْ اضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِنْكَائِهِ وَ لَا غَرُورَ وَ اللَّهُ فَيَا لَهُ خَطْبًا يَسْتَفْرِغُ الْعَجَبَ وَ يُكْثِرُ الْأَعْوَدَ، حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ، وَ سَدَّ فَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ، وَ جَدَّ حُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ شَرْبًا وَ بَيْنًا، فَإِنْ تَرْتَفِعَ عَنَّا وَ عَنْهُمْ مِحْنُ الْبُلُوى اءَحْمِلُهُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَحْضِهِ، وَ إِنْ تَكُنِ الْأَخْرَى (فَلَا

(یعنی:

ای مردِ اَسَدی! ببقراری و ناسنجیده گفتار؛ لیک زان پس تو را حَقِّ خویشی سَبَبی (2) و حَقِّ پرسشگری است آگاهی خواستی پس بدان که خودکامانه این پایگاه را از ما که به تبار برتریم و به رسولِ خدا -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پیوسته تر، غصب کردن ویژه خواهی ای بود که جان های گروهی بدان آزمند شد و جان های گروهی دیگر گشاده دستانه از آن درگذشت؛ داور خداست، و رستاخیز، بازگشت به سوی اوست.

و دَعَّ عَنْكَ ... (3)

(یعنی: داستان تاراجی را که برگردش بانگ ها بر خاست فروگذار؛ داستان ما را که داستان شتران بارکش [به تاراج رفته] است، در میان آر).

داستان شگرف پسر بوسُفیان را در میان آر روزگار پس از آن که مرا گریانید به خنده انداخت و به خدا سوگند شگفت، نیست که داستان از شگرفی اش شگفتی را می زداید (4) و کزی می فزاید! جماعت خواشتند تا فروغ خدای را در چراغ

ص: 30

1- خطبه 162

2- این اِشَارَت از آن روست که زینب بنت جحش همسر رسول -خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - از بنی اسد بود. نگر: توضیح نهج البلاغه الحسيني الشيرازي، 446/2 و 447.

3- این بیت از امرؤ القیس است. تفصیل را نگر مصادِرُ نهج البلاغه و آسانیدهُ، 376/2

4- این نحوه تعبیر برای مبالغت در باب تعجب است و در ادب تازی نظیر دارد. ابن هانی، یک جا می گوید: «فَعَجِبْتُ حَتَّى كِدْتُ لَا أَتَعَجَّبُ!» یعنی چندان در شگفتم که نزدیک است هیچ در شگفت نباشم!». نگر: بحار الأنوار، 490/29 و 491

فروکشند و بر جوشیدنگاهش را از سرچشمه فرو بندند و آبشخوری را میان من و خودشان به بیماری و درد آمیختند پس اگر رنج های این
آزمون از ما و آنان برداشته شود، آنان را به حقّ ناب و دارم و اگر کار دیگرگونه سرآید، «پس جانّت بر سر افسوس هائی بر آنان از کف نرود؛
همانا خدا بدانچه می کنند داناست.»).

ص: 31

حدیث نهم: پس از خلافت ظاهری

(ذممتی بما أقول رهينته وأنا به زعيم) [إن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثالات حجة التقوى عن تقحم الشبهات. ألا! وإن بليتكم قد عادت كهيتها يوم بعث الله نبيه - صلى الله عليه وسلم - والذي بعثه بالحق لتبطلن ببله وتغربن غرله وتساطن سوط القدر حتى يعود أسفلكم أعلاكم وأعلاكم أسفلكم ولا يسبقن سابقون كانوا قصرؤا ولتقصرن سابقون كانوا سبقوا والله ما كتمت وشمه ولا كذبت كذبه وقد ثبت بهذا المقام وهذا اليوم ألا وإن الخطايا خيل شمس حمل عليها أهلها وخلعت لجمها فتفحمت بهم في النار ألا وإن التقوى مطايا ذلل حمل عليها أهلها - وأعطوا أزمته فأوردتهم الجنة حق وباطل ولكل أهل فلين أمر الباطل لقديماً فعل ولين قل الحق فلربما ولعل

وَلَقَلَّمَا أُدْبِرَ شَيْءٌ فَأَقْبِلَ!

قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ:

وَأَقُولُ: إِنَّ فِي هَذَا الْكَلَامِ الْأَدْنَى مِنْ مَوَاقِعِ الْإِحْسَانِ مَا لَا تَبْلُغُهُ مَوَاقِعُ الْإِمْسَةِ تَحْسَانٍ، وَإِنَّ حَظَّ الْعَجَبِ مِنْهُ أَكْثَرُ مِنْ حَظِّ الْعُجْبِ بِهِ. وَفِيهِ - مَعَ الْحَالِ الَّتِي وَصَفْنَا - زَوَائِدُ مِنَ الْفَصَاحَةِ لَا يَقُومُ بِهَا لِسَانٌ، وَلَا يَطَّلِعُ فَجْهًا إِنْسَانٌ وَلَا يَعْرِفُ مَا أَقُولُ إِلَّا مَنْ ضَرَبَ فِي هَذِهِ الصَّنَاعَةِ بِحَقِّ، وَجَرَى فِيهَا عَلَى عَرْقٍ. (وَمَا يَعْقِلُهَا إِنَّا الْعَالِمُونَ) (1)

(یعنی:

پیمان من گرو اینست که می گویم و من این را پایندانم. هرکه عبرت ها از پادافراه های پیشارویش پرده برگیرد پارسائی از در افتادنش به شبهت ها بازدارد. هان! گرفتاری و آزمونتان بازگشته است به سان آن روز که خداوند پیامبرش را -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- برانگیخت. سوگند بدان که او را بحق برانگیخت سخت در آمیخته و پالوده و برهم زده خواهید شد چونان برهم خوردن آن چه در دیگ است تا فرودیتان بر فرازتان شود و آن که بر فرازتان است فرودین گردد و پیشروانی که واپس مانده اند پیش افتند و پیشتازانی که پیش رفته اند واپس مانند. به خدا سوگند، نه کلمه ای از حق را فرو پوشیدم و نه دروغی، گفتم و مرا از این جایگاه و این روز آگهی داده اند! هان خطاها اسبانی توسن اند که خطاکاران را بر پشت دارند و لگام هاشان وانهاده است پس به آتششان اندر آرند هان! پارسائی مرکب هائی دستکش را ماند که پارسایان را بر پشت دارند و افسارهاشان به دست ایشان است پس به بهشتشان درآورند حق هست و باطل و هر کدام را یاران و خواهانان. اگر باطل چیره شود دیربست که چنین بوده است و اگر حق اندک باشد، پس «ای بسا» و «شاید» در کار است (2) و کم افتد که آن چه رفته باز آید!

ص: 33

1- خطبه 16

2- یعنی: ای بسا حق با همه اندک شماری یاران و خواهندگانش بر باطل فیروز گردد و شاید روزی آید که حق بر باطل غالب شود. نگر:

توضیح نهج البلاغة الحسيني الشيرازي، 103/1.

سید شریف [رضی، گردآورنده نهج البلاغه] گفته است:

می گویم:

در این سخن چندان زیبایی هست که باز نمودن کم ترین آن نتوان، و شگفتی از آن برخوردار ترست تا خود پسندی، بدان و با این همه که گفتیم فزونی ها از شیوائی دارد که هیچ زبان نتواند آن را گزارد و هیچ آدمی به ژرفای آن آگهی نیابد؛ و آن چه را می گویم جز آن کس که برآستی در این فن کوشیده و از آن بهره ای وافر یافته است نداند؛ «و جز دانشوران آن را در نیابند».

ص: 34

حديث دهم: إمامت و أمّت و حقوق متقابلشان

(ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَ بِهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَ بِهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ وَعِزّاً لِدِينِهِمْ فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ فَإِذَا آدَتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَآدَى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَجَرَتْ عَلَى أَذْلِهَا السُّنَنُ فَصَدَّ لِحَ بِذَلِكَ الرِّمَانُ وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَبَيَّسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرِعْيَتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَكَثُرَ الْإِدْعَالُ فِي الدِّينِ وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهُوَى وَعَطَلَتْ الْأَحْكَامُ وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ وَلَا

لِلْعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأُبْرَارُ وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ - وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ - سَبْحَانَهُ - عِدَّةَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ - فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنْ شَاءَ تَدَّ عَلَى رِضَا اللَّهِ حِرْصُهُ وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ - سَبْحَانَهُ - أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ. وَ لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةَ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَ لَيْسَ أَمْرٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْرِلَتُهُ وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَ لَا أَمْرٌ - وَإِنْ صَدَّ غَرَّتُهُ النَّفُوسُ، وَ اقْتَحَمَتْهُ الْعِيُونَ - بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ. (1)

(یعنی):

پس خداوند سبب بحان پاره ای از حقوق خود را از برای برخی مردمان بر برخی دیگر واجب، گردانید و آن حقوق را برابر یکدیگر و چنان نهاد که برخی برخی دیگر را واجب سازند و برخی جز به برخی دیگر وجوب نیابند و بزرگ ترین چیزی از این حقوق که خداوند سبب بحان واجب، گردانید حق والی بر رعیت و حق رعیت بر والی است فریضه ای است که خداوند سبب بحان از برای هر یک بر دیگری واجب گردانیده و آن را مایه سامان اُلفت ایشان و عزت دینشان قرار داده است. پس رعیت جز به صالح بودن والیان صلاح نپذیرند و والیان جز به درستکاری رعیت صالح نشوند. پس چون رعیت حق والی را بدو گزارد و والی حق رعیت را بدیشان ادا نماید، حق میان آنان ارجمند گردد و راه های دیانت برقرار شود و نشانه های عدالت اعتدال پذیرد و سنت ها چنان که باید روان، گردد، بدین گونه زمانه صلاح پذیرد و در پایداری دولت طمع بسته شود و مطامع دشمنان به نومیدی بدل گردد. و اگر رعیت بر والی

ص: 36

خود چیره شوند یا والی بر رعیت خویش ستم، راند ناهمسوئی پدید آید، و نشانه های جور هویدا گردد و دست اندازی تباهی آفرین (1) به دین بسیار شود، و راه های روشن و گشاده سنتها را باز نهند، پس بر هوای نفس کار کنند و احکام را فروگذارند و بیماری های جان ها بسیار گردد. نه بر حق سترگی که فرو گذاشته شود بیم رود، و نه بر باطل بزرگی که چهره بندد آن گاه باشد که نیکان خوار شوند و بدان، آرجدار و تاوان های خداوند سبحان بر بندگان گران باشد. پس در آن نیکخواه یکدیگر باشید و بر آن به نیکوئی همکاری نمائید هیچ کس - هر چند سخت بر - خشنودی خداوند حریص و در کار بندگی بسیار کوش باشد - به حقیقت طاعتی که خدای سبحان سزای آن باشد در نتواند رسید. لیک از حقوق واجب الهی بر بندگان آن است که چندان که نتوانند نیکخواه باشند و در برپاداشتن حق میان خویش، همکاری کنند. هیچ کس - هر اندازه هم که منزلش در حق، بزرگ، و فضیلتش در دین بیشتر باشد - برتر از آن نیست که او را در حقی که خداوند بر دوش او نهاده یاری رسانند و هیچ کس - هر اندازه هم کسانش خوار دارند و دیدگانش بی مقدار یابند - فروتر از آن نیست که در این کاری یاری رساند یا یاری اش رسانند).

ص: 37

1- واژه ای که در متن عربی آمده، «الإدغال» است. «أَدْغَلَ فِي الْأَمْرِ: أَدْخَلَ فِيهِ مَا يُفْسِدُهُ وَيُخَالِفُهُ» (نزهة النظر بدری، ص 273).

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرَهُ وَ الْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءِ وَ فَطَرَهَا وَ أَرَجَّ الْأَرْضَ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ دَكَ بَعْضَهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبِهِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ وَ أَخْرَجَ مِنْ فِيهَا فَجَدَّ دَهُمَ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسَدِ أَلْتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَ انْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ فَأَمَّا أَهْلُ الطَّاعَةِ فَاتَّابَهُمْ بِجَوَارِهِ وَ خَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ حَيْثُ لَا يَطْعَنُ النَّزَالُ وَ لَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ وَ لَا تَتَوَبُّهُمُ الْأَفْرَاعُ وَ لَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ وَ لَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ وَ لَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسَدُفَارُ وَ أَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ بِهِنَّ فَانزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ وَ غَلَّ الْأَيْدِيَّ إِلَى الْأَعْنَاقِ وَ قَرَنَ النَّوَاصِيَّ بِالْأَقْدَامِ وَ أَلْبَسَهُمُ سَرَائِيلَ الْقَطْرَانِ وَ مَقَطَّعَاتِ النَّيِّرَانِ فِي عَذَابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ وَ بَابٍ قَدِ أُطْبِقَ عَلَى أَهْلِهِ فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَ لَجِبٌ وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ وَ قَصِيفٌ هَائِلٌ لَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا وَ لَا يُفَادَى أُسِيرُهَا وَ

لَا تَقْصَمُ كُبُولَهَا لَا مَدَّةَ لِلدَّارِ فَتَعْنَى وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضَى). (1)

(یعنی:

تا آن گاه که آن چه تقدیر شده است، سرآید و کار را اندازه رسد و فرجام آفریدگان به آغازشان در رسانیده، شود و اراده خدای مبنی بر تجدید آفرینشش، بیاید آسمان را به حرکت آرد و بر شکافد و زمین را بجنباند و بلرزاند، و کوه هایش را برکند و، بزداید و از هیبت جلال و سَطَوَاتِ بیم انگیزش برخی در برخی دیگر فرو کوفته شوند و هر که را در آن است برون آرد و از پس فرسائیدن، نوگرداندشان، و از پس پراکندگی گرد آردشان آن گاه جدایشان کند تا آن چه از کردارهای نهان و کرده های پنهان می خواهد از ایشان بپرسد بپرسد و آنان را دو گروه کند گروهی را نوازد و از گروهی انتقام. بازکشد فرمانبران را به همسایگی خود پاداش دهد و در سرای خویش جاودانه سازد جائی که فرود آیندگان از آن نکوچند، و حال و روزشان دگرگون نشود و هراس ها فرا نگیرندشان و بیماری ها در نیابندشان و در خطر نیفتند و سفرها از آن جایگه روانه شان نسازند و اما نافرمانان را به بدترین سرای فرود آرند و دست هاشان را به گردن ها در غل آورند و پیشانی هاشان را به پای ها فرو بندند و جامه های قطران و پاره های آتش بر آنان پوشانند در عذابی که سوز آن در اشتداد است و پشت دری که بر اهل آن سرای فرو بسته شده در آتشی بیقرار و غران و زبانه کش و دمان (2) با آوانی هراس انگیز که باشند اش کوچ نتواند و بندی اش به فدیة نتواند رشت و قیدهایش گسست. نیابد نه این سرای را مدتی است که به پایان رسد و نه این مردمان را سرآمدی تا به فرجام آید).

ص: 39

1- خطبه 109

2- ترجمه مطابق: تر آتشی... که زبانه اش بر می دمد.

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَدَّ هَلَّ شَرِّ رَائِعِهِ لِمَنْ وَرَدَهُ وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ وَسَلَّمَ لِمَنْ دَخَلَهُ وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ عَنْهُ وَنُورًا لِمَنْ اسْتَصْنَاءَ بِهِ وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ وَلُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ وَتَبَصَّرَهُ لِمَنْ عَزَمَ وَعِبْرَةً لِمَنْ اتَّعَطَّ وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ وَجَنَّةً لِمَنْ صَبَرَ فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَنَاهِجِ وَأَوْضَحُ الْوَلَائِحِ مُشْرِفُ الْمَنَارِ مُشْرِقُ الْجَوَادِّ مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ كَرِيمُ الْمِضْمَارِ زَفِيعُ الْغَايَةِ جَامِعُ الْحَلَبَةِ مُتَنَافِسُ السُّبُقَةِ شَرِيفُ الْفُرْسَانِ النَّصِيدِيُّ مِنْهَاجُهُ وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ وَالْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ وَالْجَنَّةُ سُبُقَتُهُ). (1)

(یعنی:

سپاس و ستایش خدای راست که راه اسلام را نهاد و درآمدن به آبشخورهایش را از برای آنان که بدان در آیند آسان گردانید و ستون هایش را در برابر

ص: 40

آنان که بر آن چیرگی خواهند استوار ساخت آن را برای کسی که بدان در آویزد، امان گردانید، و برای کسی که بدان اندر آید آرامش و آشتی برای آن که بدان زبان، گشاید بُرهان و برای آن که به آن بر کسی حُجَّت، آرد، گواه، و برای کسی که بدان روشنی، جوید نور و برای کسی که خَرَد و رُزْد، فُهْم و برای آن که که ژرف اندیشد، خَرَد، و برای آن که نشانه شناسد نشان و برای کسی که آهنگ کُند، بینائی، و برای کسی که پند گیرد، عبرت و برای آن که که راست، شمارد، ره‌ایش و برای آن که توکل آرد، مُعْتَمَد، و برای کسی که کار [خویش] و انهاد، آسایش، و برای آن که شکیبید، سپر پس اسلام روشن ترین راه است و هویداترین طریق. (1) نشانِ راهِ آن بلند و پدیدار است جاده هایش، روشن چراغ هایش نورافشان، مُسَابَقَتُ جايِ آن فراح آماج آن فراز مند؛ مُسَابَقَتُ جویان را فراهم آرد و بر سرِ پاداش آن بر یکدیگر سبقت جویند؛ سواران آن ار جدارانند راست شمردن [حقائق] راه آن است، و کردارهای شایسته نشان راه و مرگ آماج، آن و دنیا مُسَابَقَتُ جايِ آن، و رستاخیز، جایگاه فراهم آمدن سبقت جویان و بهشت، پاداش مسابقت).

ص: 41

1- واژه «وَلَائِح» (جمع «وَلِيحَه») که در متن عربی آمده است، از دید معنا جايِ گفتگوست (نگر نهج البلاغه، با ترجمه دکتر شهیدی ص 473؛ و مفردات نهج البلاغه، قرشی 1161/2) و زین روای بسا این عبارت ترجمه های دیگری را نیز برتابد.

حدیث سیزدهم: وصف مؤمن

(الْمُؤْمِنُ بَشِيرٌ فِي وَجْهِهِ، وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ، وَيَسْتَأْذِنُ السَّمْعَةَ، طَوِيلٌ عَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ، كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَسَّ غَوْلٌ وَقْتَهُ شَكُورٌ صَبُورٌ، مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، صَنِينٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلٌ الْخَلِيقَةَ، لَيْنٌ الْعَرِيكََةَ! نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصِّلْدِ، وَ هُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ)

(1)

(یعنی:

مؤمن، شادمانی اش در روی، اوست و اندوهش در دل او. سینه او هرچه فراخ تر است و نفس او هر چه خوارتر. بلند پایگی را ناخوش می دارد و بلند آوازی را دشمن می شمارد اندوهش درازست همّتش، بلند خاموشی اش بسیار، اوقاتش در کار. سپاسگزار و شکیباست. در اندیشه خویش فرو رفته است و به حاجت خواستن اش تنگ چشمی می کند نرمخوی است و نرمپوی. جانش از خاره سخت تر است و خودش از برده افتاده تر.)

ص: 42

حدیث چہار دہم: سفارش بہ پرهیزگاری

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحًا لِذِكْرِهِ، وَ سَبَبًا لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلًا عَلَى الْإِيْتِهِ وَ عَظَمَتِهِ.

عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرْبِهِ بِالْمَاضِي بَيْنَ لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ، وَ لَا يَبْقَى سِوَمَا مَا فِيهِ. أَخْرُ فَعَالِهِ، كَأَوَّلِهِ، مُتَشَابِهَةً أُمُورُهُ، مُتَطَاهِرَةً أَعْلَامُهُ. فَكَانَتْكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ حُدُودَ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ: فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحْيِرَ فِي الظُّلْمَاتِ، وَ أَرْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانِيَّتُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ. فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمُفْرِحِينَ.

اعْلَمُوا - عِبَادَ اللَّهِ! - أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَ الْفُجُورُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَ لَا يُحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ. أَنَا! وَ بِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا، وَ بِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْغَايَةَ الْقُصْوَى.

عِبَادَ اللَّهِ! اللَّهُ فِي أَعْرَ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحْتَهَا إِلَيْكُمْ: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ

لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَأَنَارَ طُرُقِهِ. فَبِشِقْوَةِ لَازِمَةٍ، أَوْ سَ عَادَةٍ دَائِمَةٍ! فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. قَدْ دَلَّيْتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَأَمَرْتُمْ بِالطَّعْنِ، وَحَشَّيْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ؛ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٍ وَقُوفٍ، لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ. أَلَا! فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ؟ وَمَا يَصْنَعُ بِالْأَمْوَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلَبُهُ، وَتَبَقِيَ عَلَيْهِ تَبَعَتُهُ وَحِسَابُهُ؟!

عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَتْرُكٌ، وَلَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْغَبٌ.

عِبَادَ اللَّهِ! أَحْذَرُوا يَوْمًا تَفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَيَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَتَشْتَبِهُ فِيهِ الْأَطْفَالُ!

اعْلَمُوا - عِبَادَ اللَّهِ! - أَنْ عَلَيْكُمْ رَصَدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَعُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ، وَحِفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَعَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ، لَا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةٌ لَيْلٍ دَاجٍ، لَا يَكْنُكُمْ مِنْهُمْ بَابٌ ذُورِتَاجٍ، وَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ.

يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَيَجِيءُ الْغَدُ نَاحِقًا بِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحِدَتِهِ، وَمَخَدَّ حُفْرَتِهِ. فَيَأْتِي لَهُ مِنْ بَيْتِ وَحِدَةٍ، وَ مَنْزِلِ وَحِشَةٍ، وَ مُفْرَدِ غُرْبَةٍ! وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَنْتَكُمُ، وَ السَّاعَةَ قَدْ عَشِيَتْ بِتَكُمُ، وَ بَرَزْتُمْ لِفَضْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ زَا حَتَّ عَنْكُمْ الْأَبَاطِيلُ، وَأَضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلَلُ، وَاسْتَحَقَّتْ بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا، فَاتَّعَطُوا بِالْعَبْرِ، وَاعْتَبَرُوا بِالْغَيْرِ، وَانْتَفَعُوا بِالنُّذْرِ (1)

ص: 44

(یعنی:

سپاس و ستایش خدای راست که سپاس و ستایش را کلیدی از برای یاد خود ساخت و مایه ای از برای افزایش دِهشِ خویش و رهنمونی به نواخت ها و بزرگی اش.

ای بندگان خدا! روزگار بر بازماندگان چنان رَوَد که بر گذشتگان رفت؛ آن چه از آن سپری شد، باز نیاید و آن چه در آن است جاودان نپاید. فرجام کارش چون آغاز آن. است کارهایش همسان است و نشان های آن پی در پی. پنداری رستخیز چونان شُترانی که شُترانِ سبک سیر (1) خود را پیش می راند شما را به پیش سوق می دهد. پس هر که خویش را به جُز خویش سرگرم سازد در تاریکی ها سرگردان گردد و در هلاکت ها فرو افتد و شیاطینش او را در سرکشی اش کشانند و کردارهای زشت او را در دیده اش بیاریند پس بهشت پایان کار پیشی جویندگان است و، دوزخ پایانِ کارِ کوتاهی کنندگان.

بدانید ای- بندگان خدا!- که پرهیزگاری دژ استوار است و معصیت کاری دژی سست و خوار. نه باشندگانش را پاس دارد و نه آن را که بدان پناهد در امان آرد. هان! که با پرهیزگاری نیش کُز روی ها را توان بُرید و با یقین به آماج فرجامین توان رسید.

بنندگان خدا! خدا را! خدا را! آن جان را که بر شما از همه جان ها گرامی تر و نزد

ص: 45

1- واژه «شَوْل» که در متنِ عَرَبی به کار رفته است بر شترانی با حالات و مختصات ویژه اطلاق می شود که علی الظاهر به سبب سَبْکی بسختی و تندی رانده می شوند و لذا «سبک سیر» اند. (نگر: نهج البلاغه، با ترجمه و شرح فیض الإسلام، ص 496؛ و نهج البلاغه، با ترجمه علی اصغر فقیهی، ص 477). ما در ترجمه، همین حاصل معنا را ملحوظ داشتیم.

شما از همهٔ جان‌ها محبوب‌تر است (1) دریابید. که خداوند راه حق را برایتان هویدا گردانیده و جاده‌هایش را روشن ساخته است. پس نگون‌بختی است دامنگیر یا نیک‌بختی پایان‌ناپذیر! پس در روزهای سپری‌شدن برای روزهای ماندن توشه! برگزید شما را به توشه راه نموده‌اند و به کوچیدن فرمان داده و به راه سپاردن بر آغالانیده! پس شما چون سوارانی هستید بر جای خویش ایستاده، ندانند کی رفتنشان فرمایند.

هان! کسی که برای آن جهان آفریده‌اندش با این جهان چه کند؟! و کسی که بزودی دارائی را از او واستانند و وبال و حساب آن بر وی ماند با مال چه کند؟!

بندگان خدا! آن خیر که خداوند وعده داده است و انهدانی نیست، و آن شر که از آن نهی فرموده، است، خواستی نیست.

بندگان خدا! از آن روز پروا کنید که در آن کردارها را واژ سَنَد و لرزه‌ها در آن بسیار باشد، و کودکان در آن پیر گردند!

بدانید- بندگان خدا!- که بر شما از خودتان دیده بان نهاده شده است و از اندام هاتان دیده‌ها و پاسدارانی راستی پیشه که کرده هاتان را و شمار نفس هاتان نگاه می‌دارند نه تیرگی شبی تار از آنان پوشیده تان دارد و نه دری استوار از آنان نهانتان سازد؛ و راستی که فردا به امروز نزدیک است!

امروز با هر آن چه در آنست می‌رود و فردا می‌آید و بدان می‌رسد. تو گوئی که هر یکی تان به سرای تنهایی اش و گودال گورش در زمین رسیده! چه خانه تنهایی! و

ص: 46

1- یعنی: جان خودتان نگر: توضیح نهج البلاغه الحسینی الشیرازی، 412/2.

چه سرای وحشتی! و چه تنهائی کدهٔ غُربتی! تو گوئی آن بانگ بلند (1) به شما رسیده و رستخیز شما را دریافته و برای داوری قطعی به میان آمده اید! یاوه ها از شما بر کنار شده و دلیل تراشی ها از گفتان رفته و حقائق سزاوار شما گردیده و کارها شما را بدان جا که باید کشانده! پس از عبرت ها پند پذیرید و از گردش روزگار عبرت گیرید و از بیم دهندگان سود برگیرید!.

ص: 47

1- یعنی بانگ بلند مرگ یا بانگی که برای بر خاستن مردگان در رستخیز در دهند. نگر: توضیح نهج البلاغة الحسینی الشیرازی، 415/2.

حدیث پانزدهم: در دستیاری به کارهای نیک

(فَاتَّقُوا اللَّهَ - عِمَادَ اللَّهِ - وَبَادِرُوا أَجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ، وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّبِكُمْ، وَأَسَّ تَعْدُوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَطَّلَكُم، وَكُونُوا قَوْمًا صَادِقِينَ بِهَيْمٍ فَانْتَبَهُوا، وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبَدَّلُوا؛ فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ. وَإِنَّ غَايَةَ تَنْقِصِهَا اللَّحْظَةُ، وَتَهْدِمُهَا السَّاعَةُ، لِجَدِيرَةٍ بِقِصَرِ الْمُدَّةِ. وَإِنَّ غَايَةَ يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ: اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، لِحَرِيٍّ بِسُرْعَةِ الْأُوبَةِ. وَإِنَّ قَادِمًا يَفْدُمُ بِالْفُوزِ أَوْ السَّقْمِ لِمَسِّ تَحَقُّقِ الْأَفْضَلِ الْعُدَّةِ. فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا، مِنْ الدُّنْيَا، مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا.

فَاتَّقَى عَبْدُ رَبِّهِ، نَصَحَ نَفْسَهُ، وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ، وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ، فَإِنَّ أَجَلَهِ مَسْتُورٌ

ص: 48

عَنْهُ، وَ أَمَلَهُ خَادِعُ لَهُ، وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرَكِّبَهَا، وَ يُمَيِّنُهُ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا، إِذَا هَجَمَتْ مَبِيئَتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا.

فِيهَا لَهَا حَسْرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَبَامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ!

سَأَلُ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - أَنْ يَجْعَلَنَا وَ إِبَائَكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ، وَ لَا تُقْصِرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً، وَ لَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَ لَا كَابَةً. (1)

(یعنی:

از خدا پروا کنید- ای بندگان خدا!- و به کردار هاتان بر أجل هاتان پیشی گیرید و بدان چه از گفتن رود آن چه را برایتان می ماند، بخرید و رهسپار شوید، که شتابان می برنندتان و برای مرگ آماده گردید که بر سرتان سایه افکنده است. مردمانی باشید که بر آنان بانگ زده اند و بیدار شده اند و دانسته اند که این جهان سرای ایشان نیست پس خانه بدل کردند؛ همانا خداوند سُبْحَانَ شَمَا را بیهوده نیافریده و رها وانهداده و میان هریک از شما و بهشت یا دوزخ، جز مرگ نیست که به وی فرود آید و همانا مدتی که چشم برهم زدنی فرو می کاهدش و گذر زمان در هم می کوبدش کوتاهی را سزاست! و غائبی (2) که شب و روز آن را پیش می، رانند سزاست که زود باز گردد! و آینده ای که رستگاری یا تیره روزی آرد به بهترین پذیرائی و برگ و ساز شاید، پس در دنیا از دنیا توشه ای برگیرید که فردا

ص: 49

1- خطبه 64

2- در این که مُراد از این غائب، کیست شارحان همداستان نیستند. به قولی، مراد، مرگ است (که حیات دنیوی میان انسان و او حائل شده و با سر آمدن این حیات آدمی که از آغاز وجود با مرگ مُقارن بوده و برای مُردن آفریده شده بوده باز با آن همراه خواهد شد)؛ به قول دیگر، مُراد، انسان است (که شب و روز او را به سرای حقیقی اش - که جهان آخرت باشد- می رانند، و او در زندگانی دنیوی اش بواقع از آن سرا - که سرای راستین اوست - غیبت کرده است). تفصیل را نگر: بَهج الصَّبَاغَةِ التُّسْتَرِيّ، 129/11 و 130.

خود را بدان نگاه دارید.

پس بنده باید از پروردگار خویش پروا، کند نیکخواه خویش باشد و توبه اش را پیش دارد و بر خواهش نَفْسِ خود چیره گردد (1) چه مرگ وی از او پوشیده، است و آرزویش او را فریبنده و شیطان بر وی گماشته معصیت را در دیده اش بیاراید، تا بدان دست یازد و آرزوی توبه را در دل او می اندازد تا در اقدام بدان امروز و فردا، نماید هنگامی که مرگ بر وی تازد از همیشه از آن غافل تر باشد.

دریغا بر هر غَفَلْتَمَنْد که غَفَلْتَمَنْد که عمر وی حُجَّتِی بر وی باشد و روزگارش او را به تیره روزی کشاند!

از خداوندِ سَبَّحان در می خواهیم ما و شما را از کسانی قرار دهد که نعمت ایشان را به سرکشی نیندازد و هیچ هدفی ایشان را در فرمانبری خداوند به کوتاهی نیفکند و پس از مرگ دچار پشیمانی و اندوه نشوند.

ص: 50

1- این گزاره ها در متن، عربی با فعل ماضی بیان شده، است لیک به گفته بعض شارحان مُراد امر است. نگر: ترجمه و شرح نهج البلاغه ملا فتح الله کاشانی، 302/1 و 303.

(فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَانُكُمْ، وَإِنْ وَرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ. تَخَفُّوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلِيكُمْ أَخْرُكُمْ).

قال السيّد الشريف:

(أقول: إن هذا الكلام لو وزن، بعد كلام الله - سبحانه - ، وبعد كلام رسول الله - صلى الله عليه وآله - بكل كلام لَمال به راجحاً، وبرز عليه سابقاً فأما قوله - عليه السلام - : «تخففوا تلحقوا» فما سمع كلام أقل منه مسموعاً ولا أكثر منه محصوناً، وما أبعد غورها من كلمة! و أنفع نطقها من حكمة! وقد تبهنا في كتاب الخصائص على عظيم قدرها وشرف جوهرها). (1)

(يعنى:

همانا آماج پیش روی شماس ت و همانا رستاخیز پس پشت شماس ت که پیش میراندتان سبکبار باشید تا اندر رسید؛ که در باب ، پیشینياتان پسینياتان را چشم می دارند!

سيّد شريف [رضی] گفته است:

می گویم:

ص: 51

همانا اگر این سخن گذشته از سخن خدای سُبْحان و گذشته از سخنان رسولِ خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -، با هر سخنی بر سنجیده شود از آن بیش باشد و پیش اُفتد. همانند این گفته آن حضرت -عَلَيْهِ السَّلَام - که فرموده: (تَخَقُّقُوا تَلَحُّقُوا) (سبکبار باشید تا آندر رسید)، سخنی کُوته به شُنْفِتار و پُرمايه و سرشار شنیده نشده است چه سخن ژرفی! و حکمتِ آبدارِ عَطَشِ زُدائی! ما در کتاب خصائص بلند پایگی و گرانمایگی این سخن را فرا نموده ایم.

ص: 52

حديث هفدهم: آفرينش انسان

(... أم هذا الذي أنشأه في ظلمات الأرحام، وشد غفب الأستتار، نطفة دهاقا، وعلقة محاقا، وجنينا وراضعا، وليدا ويافعا، ثم منحه قلبا حافظا، ولسانا لا فظا، وبصرا لا حظا، ليفهم معتبرا، ويقصر مزجرا، حتى إذا قام أعتداله، واستوى مثاله، نفر مستكبرا، وخبط سادرا، ماتحا في غرب هواه، كادحا سعيا ليدنياه، في لذات طربه، وبدوات أربه: ثم لا يحسب رزية، ولا يخشع بقية فمات في فتنه غريبا، وعاش في هفوته يسيرا، لم يقد عوضا، ولم يقض مفترضا، دهمته فجعات المنيّة في عبّر حماحه، وسنن مراحه، فظل سادرا، وبات ساهرا، في غمرات الآلام، وطوارق الأوجاع والأسقام، بين أخ شقيق، ووالد شقيق، وداعية بالويل جزعا، ولادمة للصدر قلعا والمراء في سكرة ملهته، وغمرة كارثة، وأداة موجعة، وجذبة مكرية، وسوفة متعبة. ثم أدرج في أكفانه مبلسا، وجذب منقادا سلبسا، ثم ألقى على الأعواد رجيع وصب، ونصو سقم، تحمله حفدة الولدان، وحسدة

الإخوان، إلى دار غربته، و منقطع زورته، و مُرد وحشته؛ حتى إذا أنصرفت المسبغ، و رجع المتفجع، أقعد في حفرتة نجيا لبهته السؤال، و
عثره الأمتحان. و أعظم ما هنالك بليّة نزول الحميم، و تصلمية الجحيم، و فورات السعير، و سورات الزفير، لا فترة مريحة، و لا دعة مريحة، و
لا قوة حائرة، و لا مونة ناجزة، و لا سنة مسلية، بين أطوار الموتات، و عذاب الساعات! إنا بالله عائدون!

عباد الله! أين الذين عمروا فنعموا، و علموا ففهموا، و أنظروا فلهموا، و سلموا ففسوا! أمهلوا طويلا، و منحوا جميلا، و حذروا أليما، و وعيدوا
جسيما! احذروا الذنوب المورطة، و العيوب المسخطة!

أولي الأبصار والأسماع، و العافية و المتماع! هل من مناص أو خلاص، أو معاذ أو ملاذ، أو فرار أو محار؟ أم لا؟! (فأني توفكون)! أم أين
تصرفون! أم بما إذا تغثرون! و إنما حظ أحدكم من الأرض، ذات الطول و العرض قيد قده، متعفرا على خديه! الآن- عباد الله! - و الخناق
مهمل، و الروح مُرسل في فينة الإزساد، و راحة الأجساد، و باحة الإحتشاد، و مهل البقية، و أنف المشية، و إنظار التوبة، و أنفاس الحوبة،
قبل الصنك و المصبيق، و الروع و الزهوق، و قبل قدوم الغائب المنتظر و إخدة العزيز المقتدر).

قال الشريف:

(وفي الخبر: أنه لما خطب بهذه الخطبة أقشعرت لها الجلود، و بكت العيون، و رجفت القلوب. و

(یعنی:

... این کسی که در تاریکی های زهدان ها و پوشش پرده ها، او را، به صورتِ نطفه ای ریخته و خون بسته ای ناتمام و جنین بیافرید و به صورت کودکی شیرخوار و طفلی خردسال و نوجوان درآورد آن گاه دلی فراگیرنده و زبانی گوینده و دیده ای بیننده بدو بخشید تا پند پذیرانه دریابد و باز ایستنده وار [از زشتی ها] کوتاه آید لیک چون باندام گردید و پیکر، کشید گردن کشانه بگریزد و سرگشته وار حق و باطل را در آمیزد. در دلِ هوایِ نَفْسِ خویش آب کشد و در پی دنیا بیقرارانه کوشد؛ غرقِ لذت های سرخوشی و خواهش های نفسانی. نه مُصیبتی را گمان می برد و نه از بیمی دل نگران می. کُند پس در آزمون خویش بفریفتگی می میرد و تنها لختی در لغزش خود می زیابد. نه عَوَضی ستاند و نه فریضه ای گزارد. بناگاه در بازمانده سرکشی و طریق شادکامی اش مصیبت های مرگ او را دریافت پس در گرداب آلام و شبآیندهای دردها و رنجوری ها سرگشته ماند و شام تا بام بیدار بود؛ در میان برادری همزاد و پدری دلسوز و زنی که از سر بی تایی و اوایلا سر می دهد و زنی دیگر که از بیقراری بر سینه می کوبد. مرد خود در بی هوشی نَفْسِ گیر و تنگنایی کوبنده و ناله ای در دبار و کششی اندوه زای و رانشی جان فرسای است. آن گاه زار در گفن هاش پیچند و رام و بی اختیارش برگیرند. کوفته رنجوری و نزار بیماری بر چوب هاش نهند. یاران فرزندان و پیرامونیان از برادران (2)، او را به سوی سرای تنهائی و گسستگاه دیدارها و تنهائی کده و حشش بر می گیرند چندان که چون تشیع کنندگان رُخ برتافتند و مصیبت زدگان

ص: 55

1- خطبه 83

2- سنج: فی ظلال نهج البلاغة، محمّد جواد مَعْنِيَّة، 409/1.

بازگشتند او را در گودال گورش می نشانند (1) در حالتی که از حیرت سؤال و لغزش در امتحان نرم نرم سخن می گوید و دشوارترین چیز در آن جا، بلائی فرود آمدن به حرارت دوزخ و در رسیدن به جهنم و شعله های زبانه کش و تیزگشتن های زوزه آتش است که نه باز ایستادنی آسایش بخش در کار است و نه راحتی رهایش، بخش و نه توانی که باز دارد و نه مرگی که، در رسد و نه غنودنی که آرامش رساند. هنگامه مرگ های رنگارنگ است و عذاب های دم به دم! به خدا می پناهیم!

بندگانِ خدا! کجایند کسانی که عمرشان دادند و تنعم یافتند، و بدیشان درآموزانیدند و دریافتند و مهلتشان دادند و به لهُو و بیکارگی گذرانیدند و تندرستی داده شدند و فراموش کردند ایشان را مهلتی دراز دادند و نعمت نیکو بخشیدند و از عذاب دردناک تحذیر کردند و نوید پادشاه کلان دادند از گناهان هلاک انگیز و زشتی های خشم آفرین بپرهیزید!

ای خداوندان دیده و گوش و تندرستی و دارائی! آیا هیچ گریزگاهی یا رهايشی یا جای آمنى یا پناهگاهی یا گریزی یا راه بازگشتی هست؟! یا نه؟! پس به کجا بر می گردانندتان؟! آیا به کدام سوئی رُخ بر می تابانندتان؟! یا فریفته چه می شوید؟! جُزین نیست که بهره هریک از شما از این زمین دارای درازا و پهنا مگر به اندازه قامتش نیست که گونه اش در آن خاک آلود شود! هم اکنون - ای بندگان خدا! - ریسمان [مرگ] بر گلوها سخت نشده و رهاست و جان آزاد است در زمان راهنمایی (2) است و آسایش تَنها و زمینه گرد آمدن به کوشیدن ها، اندک زمانی برای گردآمدن

ص: 56

1- مُراد، نشانیدن پیکر مُرده در گور نیست بلکه به قولی مراد در واقع، نشاندن و مخاطب ساختن بقایای روح است که یکسره از تن نگسسته. نگر: توضیح نهج البلاغه الحسینی الشیرازی، 337/1.

2- ضبط دیگر به جای «الإرشاد» (راهنمایی)، «الارتیاد» (جُستن)، است که مناسب تر می نماید. نگر: بهج الصّ باغة، التّستری، 189/11.

ماندن و کار از سرگرفتن؛ فرصتی برای توبه و رهائی از گناه. پیش از آن که سختی و تنگنا و هراس و نابودی فرا رسد و پیش از در رسیدن آن غائب که انتظارش می رود (1) و پیش از گرفتاری به کیفر [خداوند] آن شکست ناپذیر توانمند.

شریف [رضی] گوید:

در خبر است که آن حضرت چون این خطبه خواند تنها از شنیدنش لرزید و دیدهها گریید و دلها تپید. و برخی مردمان این خطبه را «عَرَاء» می نامند.

ص: 57

1- به قولی آن غائب، منتظر مرگ، است و به قولی، فرشته مرگ. نگر: بهج الصبَاغَة، الشُّسْتَرِي، 192/11.

(أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْصِمِ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطٍ إِنَّا بَعْدَ تَمْهِيلِ وَرَحَاءٍ؛ وَلَمْ يَجْبِرْ عَظَمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَرْزُلٍ وَبَنَاءٍ وَفِي دُونَ مَا أَسَّ تَقَبَلْتُمْ مِنْ عَتَبٍ وَمَا أَسَّ تَدَبَّرْتُمْ مِنْ خَطْبٍ مُعْتَبِرٍ! وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلِيْبٍ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ، وَلَا كُلُّ نَاطِرٍ بِبَصِيرٍ! فَيَا عَجَبًا! وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرَقِ - عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا! لَا يَفْتَصُونَ أَثَرِ نَبِيِّ، وَلَا يَفْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْمُونَ عَنْ عَيْبٍ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ الْمَعْرُوفِ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا، وَالْمُنْكَرِ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا مَفْرَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ، وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهَيَّمَاتِ عَلَى أَرْائِهِمْ، كَأَنَّ كُلَّ أَمْرٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بَعْرَى ثِقَاتٍ، وَأَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ) (1)

ص: 58

(یعنی:

أما، بعد خداوند ستمکاران گردنفرانِ هیچ روزگار را جز پس از آن که لختی مهلت و آسانی داده است فرو نشکسته و استخوان شکسته هیچ اُمّتی را جز پس از پاره ای سختی و ابتلاء درستی نبخشیده است (1). در مَشَقَّتِی که پذیره شدید و در آن سختی که پشتِ سَر، نهادید عبرتی است! نه هر که دلی دارد داناست و نه هر که گوشتی دارد، شنواست و نه هر که دیده ای دارد بیناست! شگفتا! و چگونه در شگفت نشوم از خطای این فرقه ها با حُجَّت های ناهمسانشان در کارِ دین! نه از هیچ نبی پیروی کنند و نه به هیچ وصی اقتدا نمایند و نه به غیب ایمان دارند و نه از عیب کناره می! جویند در شبهت ها عَمَل می کنند و در شهوت ها راه می سپرند پسندیده نزد ایشان آنست که ایشان پسندند و ناپسند نزد ایشان آن که ایشان ناپسند دارند. در دشواری ها به خویشتن خویش می پناهند و در کارهای گران بر اندیشه های خود تکیه می. دارند پنداری هر یکی از ایشان پیشوای خویشتن است؛ در اندیشه ای که در می اندازد، نزد خویش به ریسمان های استوار و دستاویزهای مُحکَم درآویخته!).

ص: 59

1- درست کردن و بستن استخوان، شکسته کنایه است از رفع پریشانی و خواری و ناتوانی. سنج: توضیح نهج البلاغه الحسینی الشیرازی، 24/2.

(مَا أَصِيفُ مِنْ دَارٍ أَوْلَاهَا عَمَاءٌ، وَآخِرُهَا فَنَاءٌ! فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ، وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ. مَنْ اسْتَغْنَى فِيهَا فُتِنَ، وَمَنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزِنَ، وَمَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ، وَمَنْ قَعَدَ عَنْهَا وَاتَتْهُ، وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ).

قَالَ الشَّرِيفُ:

(أَقُولُ: وَإِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ» وَجَدَ تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ، وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ، مَا لَا تُبْلَغُ غَايَتُهُ وَلَا يُدْرِكُ غَوْزُهُ، لَا سِوَمَا إِذَا قَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ «أَبْصَرَ بِهَا» وَ«أَبْصَرَ إِلَيْهَا» وَاضِحًا نَبِيْرًا وَعَجِيبًا بَاهِرًا! صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ) (1)

(يعني:

چه گویم از سرائی که آغاز آن رنج است و فرجام آن نابودی! در حلال آن حساب است و در حرام آن عقاب هر که در آن توانگر باشد به فتنه افتد و هر که در آن تهیدست گردد اندوهگین. شود هر که به جستشش کوشد از کفش رود و هر که از آن باز نشیند به دستش رسد. هر که با آن نگرست دیده ورش ساخت و هر که در آن

ص: 60

نگریست نابینایش کرد.

شریف [رضی] گوید:

می گویم:

اگر ژرف اندیش در این گفتار آن حضرت - علیه السلام - که می فرماید: (وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَ تَهُ) (اگر که با آن، نگریست دیده و رَش ساخت) درنگرد، در آن از معنای شگرف و آماج ژرف آن یابد که به فرجام آن نیارد رسیدن و ژرفاش را نتواند یافتن؛ به ویژه اگر با آن این سخن آن حضرت را همراه سازد: که (وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَىٰ أَعْمَتُهُ) (او هر که در آن نگریست نابینایش کرد)، پس دگرسانی (أَبْصَرَ بِهَا) (با آن نگریست) و (أَبْصَرَ إِلَيْهَا) (در آن نگریست) را به روشنی روز و شگفتی دیده دوز دریابد. درودها و سلام خداوند بر او باد!

ص: 61

حدیث بیستم: مردمان در دنیا

(النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ: عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَغَلَتْهُ عَنِ آخِرَتِهِ، يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ، وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَيُفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ؛ وَعَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بِغَيْرِ عَمَلٍ، فَأَحْرَزَ الْحَظِيزِينَ مَعًا، وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا، فَأَصْبَحَ وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهَ حَاجَةً فَيَمْتَنِعُهُ). (1)

(یعنی:

مردمان در دنیا در کار کردن بر دوگونه باشند:

کارکننده ای که در دنیا برای دنیا کار کرد و دنیا او را چنان به خود سرگرم ساخته که از آخرت بازداشته است بر بازمانده خویش از تهیدستی می ترسد و خود را از آن در امان می بیند پس زندگانی خود را در راه سود دیگری به سر آورد.

دیگری کارکننده ای که در دنیا از برای پس از آن کار کرد. پس آن چه از دنیا بهره او بود بی کوشش به سراغش آمد. پس هر دو بهره [ای این جهان و آن جهان] را با هم فراهم آورد و هر دو سرای را دارا گردید نزد خداوند آبرومند شد. حاجتی از خداوند نمی خواهد که خدا به او ارزانی ندارد).

ص: 62

حدیث بیست و یکم: زهد

(أَيُّهَا النَّاسُ! الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ، وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ، فَإِنْ عَزَبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلَا تَنْسُوا عِنْدَ النَّعْمِ شُكْرَكُمْ، فَقَدْ أَعَذَرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجُجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَكُتِبَ بَارِرَةٌ الْعُذْرِ وَاضِحَةٌ. (1)

(یعنی:

ای مردمان زهد کوتاهی آرزو و سپاسگزاری از بابت نعمت های موجود، و پرهیز از حرام هاست پس اگر از دستتان، بر نیامد مبادا حرام بر شکیبائیتان چیره، شود و سپاسگزاریتان را از بابت نعمت های موجود فراموش نکنید؛ که خداوند به حجت های روشن پدیدار و نامه های بهانه ستان آشکار راه عذر را بر شما بسته است).

ص: 63

حدیث بیست و دوم: استغفار

(وَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»):

ثَكَلْتِكَ أُمِّكَ! أَتَدْرِي مَا الْإِسْمُ تَغْفَارُ؟ الْإِسْمُ تَغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا التَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَرْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَالثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبَعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَبَّغَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي تَبَّتْ عَلَى السُّحْتِ، فَتُدْبِيهِ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَيُنْشَأُ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُدْبِقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ، كَمَا أَذْقَتْهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» (1)

(يعنى:

آن حضرت -که بر وی درود باد!- به کسی که در محضر وی (أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ)

ص: 64

از خدا آمرزش می خواهم) گفت (1) فرمود:

مامت به سوکت نشیناد! (2) آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار پایه والامقامان است، و نامی است که بر شش معنا واقع می گردد (3):

نخستین، آن ها پشیمانی بر آن چه صورت بسته.

دوم، عزیمت بر هرگز باز ناگشتن بدان.

سوم، آن که حقوق آفریدگان را بدیشان پردازی تا خدای را پاک و عاری دیدار کنی و وبالی بر تو نباشد.

چهارم، آن که به هر آن چه بر تو واجب بوده و آن را ضایع ساخته ای بازپردازی تا حق آن بگزاری.

پنجم آن که بدان گوشت که از حرام روئیده بازپردازی و به آندهان آن را، بگدازی چندان که پوست را به استخوان باز چسبانی و میان آن ها گوشتی نو بازروید.

ششم آن که پیکر خود را همانسان که شیرینی نافرمانی چشانیده ای، درد فرمانبری بچشانی.

در این هنگام گوئی: (أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ) (از خدا آمرزش می خواهم).

ص: 65

1- آن مرد به حقیقت این ذکر آگاه نبوده و بنا بر لقلقه، لسان این ذکر عظیم را بر زبان رانده است. نگر: شرح نهج البلاغة، الموسوی، 509/5.

2- این تعبیر در عربی هم در مواجهه با کسی که کاری زشت از سر می زند و هم در مواجهه با کسی که سخنی شگفت بر زبان می راند، به کار می رفته (نگر: منهاج البراعة الزاوندی، 436/3). پس لزوماً معنای إهانت آمیز آن را در فارسی نباید مدّ نظر داشت. در این جا علی الظاهر إمام- علیه السلام- از لقلقه لسان این مرد اظهار شگفتی می فرماید.

3- یعنی: هرگاه این شش چیز تمامت، یابند استغفار حقیقت می یابد. سنج: توضیح نهج البلاغة، الحسینی الشیرازی، 461/4.

حدیث بیست و سوم: چگونگی دعا

(إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ - سُبْحَانَهُ - حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ ، فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ ، فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى) (1)

(یعنی:

هرگاه از خدای سبحان حاجتی می‌خواستی به درود خواستن بر پیامبرش که- درود و سلام خدا بر او و خاندانش باد!- بیاغاز آن گاه حاجت بخواه که خداوند کریم تر از آنست که دو حاجت از تو در خواهند و یکی را برآرد و دیگری را بازدارد!) (2)

ص: 66

1- حکمت 361

2- مُراد این است که چون دعای طلب درود بر پیامبر- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به اجابت مقرون است، دعای دیگر را باید با آن همراه کرد تا آن نیز به اجابت مقرون، گردد؛ چه خداوند بزرگوارتر از آنست که تنها یکی از دو خواسته را برآورده سازد.

حدیث بیست و چهارم: دوستان خدا

(إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَاشْتَبَهُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَبَهَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتَرَكُهُمْ، وَرَأَوْا أَسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا، أَعْدَاءُ مَا سَأَلَ النَّاسُ، وَسَلَّمَ مَا عَادَى النَّاسُ! بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرُونَ مَرْجُوا فَوْقَ مَا يَرُونَ، وَلَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ) (1)

(یعنی:

دوستان خدا همان کسانی اند که چون مردمان به ظاهر دنیا نگرند، آنان به باطن دنیا نظر کنند، و چون مردمان به امور زودگذر دنیا مشغول شوند، آنان به آینده آن اشتغال ورزند، پس از آن آن چه را ترسند که میرانشان (2) میر، آند و آن چه را

ص: 67

1- حکمت 432

2- به، قولی، مُراد نفس اماره است. سنح: شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانی، 451/5.

دانند که زودا واگذار دشان واگذارند بسیار خواری دیگران را از آن کم بهرگی شمارند، و دست یافتن شان را بر آن از کف دادن (1) دانند با آن چه مردمان در آشتی اند دشمن اند و با آن چه مردمان دشمنی دارند در آشتی! اند کتاب خدا به واسطه ایشان دانسته شد و خود به واسطه آن دانسته اند. (2) کتاب خدا به واسطه آنان برپا شد و خود به واسطه آن برپا شده. اند چیزی را برتر از آن چه بدان امید بندند، امید بستنی، و برتر از آن چه از آن بیم کنند، بیم کردنی نبینند. (3).

ص: 68

1- مراد، از کف دادن خیر پایدار و ثواب آخری است. سنج: شرح نهج البلاغة، ابن میثم البحرانی، 451/5؛ و توضیح نهج البلاغة الحسینی الشیرازی، 468/4.

2- سنج: نهج البلاغة با ترجمه گویا و شرح فشرده، امامی و آشتیانی، 387/3.

3- چه، امید ایشان به خداست و بیم ایشان از خداست و برتر و بالاتر از خدا کجاست؟ سنج: بهج الصبأغة، الشُستری، 566/3

حدیث بیست و پنجم: سالک طریق خداوند سبحان

(قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ، وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ، وَلَطَفَ غَلِيظُهُ، وَبَرَقَ لَهُ لَا مَعَ كَثِيرِ الْبَرَقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَدَّ لَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَا فَعَتَهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ، وَدَارِ الْإِقَامَةِ، وَتَبَتَّ رِجْلَاهُ بِطَمَئِينَةٍ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ، وَأُضْئِي رَبَّهُ). (1)

(یعنی:

همانا خرد خویش را زنده گرداند و نفس خود را میراند چندان که ستبر او باریک و درشت او نرم شد (2). فروغی بس رخشان بر و بدرخشید و راه را از برای او پدیدار گردانید و او را راه بُرد تا به در سلامت و سرای اقامت، هر دری او را به در

ص: 69

1- خطبه 220

2- بعضی شارحان این تعابیر را ناظر به رقیق و ضعیف شدن حبّ شهوات و اتباع أهواء که نخست در جان شخص بس عظیم و ستبر بوده است و همچنین نرم گشتن و تلطیف شدن نفس که در آغاز خشن و سرکش است و درشتی می کند گرفته اند. نگر: توضیح نهج البلاغة الحسینی الشیرازی 349/3. تعابیر شارحان دیگر نیز مختلف است.

دیگر رانند. از آن روی که دلِ خود را به کار گرفت و پروردگارش را خشنود کرد، دو پای او به واسطه آرامش پیکرش در قرارگاه ایمنی و آسایش استوار گردید.

ص: 70

حدیث بیست و ششم: دین شناس

(الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْسِئْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ) (1)

(یعنی:

دین شناس کامل و راستین کسی است که مردمان را از رحمتِ خدای نومید نسازد و از لطفِ خدای مایوسشان نگرداند و از مکر خدای ایمنی شان ندهد.)

ص: 71

حديث بيست و هفتم: أمر به معروف و نهى از منكر

(فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ ؛ وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ ، فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْمَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُصَدِّعٌ خِصْلَةً ، وَ مِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخِصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ ، وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ ، وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ .

وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، عِنْدَ الْأَمْرِ الْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي لُجِيِّ .

وَ إِنْ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ ، وَ لَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ .

وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلِ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ (1)

ص: 72

(یعنی:

از ایشان کسی باشد که به دست و زبان و دلِ خویش مُنکر را زشت شمارد. این کسی است که ویژگی های نیکو را به کمال رسانیده است.
و از ایشان کسی باشد که مُنکر را به زبان و دلِ خویش زشت شمارد و به دست و آنهد. او به دو ویژگی از ویژگی های نیکو دست می یازد و یک ویژگی را ضایع می سازد.

و از ایشان کسی باشد که مُنکر را به دلِ خویش زشت شمارد و به دست و زبان و آنهد. او کسی است که برترین آن سه ویژگی را ضایع ساخته و به یکی دست یازیده است.

و از ایشان کسی باشد که زشت شمردنِ مُنکر را به زبان و دل و دست و آنهد. او مُرده ای است در میان زندگان!

همه نیکوکاری ها و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون دمیدنی است در پهن دریائی موج زن.

و همانا امر به معروف و نهی از منکر نه به مرگ نزدیک می سازند و نه از روزی می کاهند.

و از همه این ها برتر سخنی دادگرانه است نزد پیشوائی ستمگر.)

ص: 73

(وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنْبِيَاءِ: يَرِدُونَهُ وُزُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْتِيهِمْ إِلَيْهِ وَآوَهُ الْحَمَامُ، وَجَعَلَهُ - سُبْحَانَهُ - عَلَامَةً لِمُتَوَاضِعِهِمْ لِعِظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَأَخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ. يُحَرِّزُونَ الْأَرْبَابَ فِي مَنْجَرِ عِبَادَتِهِ، وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ، جَعَلَهُ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - لِلْإِسْلَامِ عَلَمًا، وَلِلْعَائِدِينَ حَرَمًا، فَرَضَ حَقَّهُ، وَأَوْجَبَ حَجَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ، فَقَالَ - سُبْحَانَهُ: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) [س 3 ی 97]. (1)

(یعنی:

و حج خانه محترم خود را که قبله مردمان اش ساخته است بر شما واجب گردانید چون چارپایان تشنه - که به آب می رسند- بدان در آیند و چون کبوتران

ص: 74

بدان پناهند. و خدای سُبْحان آن را نشانه ای نهاد از برای فروتنی ایشان در برابر عَظَمَتش و خستوئی شان به عِزَّتش و از میان آفریدگانش شنوندگانی را برگزید که فراخوانش را به سوی آن پذیرفتند و سخنش را راست شمردند، پای بر جایی پای پیمبرانش نهادند و به فرشتگان گردنده بر گرد عرش او ماندگی جُستند. در تجارتخانه بندگی او سودها اندوزند و بدان هنگام (1) به سوی وعده گاه مغفرتش بر یکدیگر پیشی جویند. خداوند- سُبْحانهِ و تَعالی - آن را برای اسلام، نشان و برای پناهندگان سرای امان قرار داد حَقَّ آن را واجب کرد و حَجَّ آن را فریضه گردانید و به سوی رفتن را وظیفه شما ساخت که فرمود (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...) (خدای راست بر مردمان که آهنگ آن خانه کنند بر هر که به سوی آن تواند رفت؛ و هر که کُفَر، وِرَزَد پس همانا خدای از جهانیان بی نیاز است).

ص: 75

حديث بيست و نهم: جهاد

(فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَ أَخْرُوا الحَاسِرَ، وَ عَضُّوا عَلَى الأَضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الهَامِ؛ وَالتَّوَّأَوْا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمُورٌ لِلأَسِنَّةِ؛ وَ عَضُّوا الأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلجَاشِ، وَ أَسَدَ كَنْ لِلقُلُوبِ وَ أَمَبِتُوا الأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَهُ لِلفُشَلِ. وَ رَأَيْتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَ لَا تُحِلُّوهَا، وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ، وَ المَانِعِينَ الدَّمَارَ مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحْفُونَ بِرَأْيَانِهِمْ، وَ يَكْتَنِفُونَهَا: حِفَافِيهَا، وَ وَرَاءَهَا، وَ أَمَامَهَا لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيَسْلِمُوهَا، وَ لَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيَفْرُدُوهَا.

أَجْزَأُ أَمْرُ قَرْنِهِ، وَ أَسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، وَ لَمْ يَكِلْ قَرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ، فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قَرْنُهُ وَ قَرْنُ أَخِيهِ.

وَ أَيُّمُ اللّهِ لَتَيْنِ فَرَزْتُمْ مِنْ سَيْفِ العَاجِلَةِ، لَا تَسَلَمُوا مِنْ سَيْفِ الأَخِرَةِ، وَ أَنْتُمْ لَهَا مِيمُ العَرَبِ، وَ السِّنَامُ الأَعْظَمُ إِنَّ فِي الفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللّهِ، وَ اللَّذْلُ اللّازِمَ، وَ العَارَ

الْبَاقِي. وَإِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرٌ مَزِيدٌ فِي عُمُرِهِ، وَلَا مَحْجُوزٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ.

مَنْ الرَّائِحُ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمَانِ يَرِدُ الْمَاءَ؟ الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي! الْيَوْمَ تُبْلَى الْأَخْبَارُ! وَاللَّهِ لَأَنَا أَشَوْقٌ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمْ.

اللَّهُمَّ! فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَأَفْضَلُ جَمَاعَتِهِمْ، وَشَيْتٌ كَلِمَتُهُمْ وَأَبْسَلُهُمْ بِخَطَايَاهُمْ إِنَّهُمْ لَنْ يُزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنِ دِرَاكِ: يَخْرُجُ مِنْهُمْ النَّسِيمُ، وَضَرْبٌ يَقْلِقُ أَلْهَامَ، وَيُطِيحُ الْعِظَامَ، وَيُنْدِرُ السَّوَاعِدَ وَالْأَقْدَامَ؛ وَحَتَّى يُرْمَوْا بِالْمَنَاسِرِ تَتَّبَعُهَا الْمَنَاسِرُ؛ وَيُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلَايِبُ؛ وَحَتَّى يُجَرَّ بِبِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ يَتْلُوهُ الْخَمِيسُ؛ وَحَتَّى تَدْعُقَ الْخَيُْولُ فِي نَوَاحِرِ أَرْضِهِمْ، وَبِاعْنَانِ مَسَارِبِهِمْ وَمَسَارِحِهِمْ).

قَالَ السَّيِّدُ الشَّرِيفُ:

(أَقُولُ: الدَّعْقُ: الدَّقُّ، أَي تَدُقُّ الْخَيُْولُ بِحَوَافِرِهَا أَرْضَهُمْ وَنَوَاحِرُ أَرْضِهِمْ: مُتَقَابِلَاتُهَا وَيُقَالُ: مَنَازِلُ بَنِي فُلَانٍ تَتَنَاحَرُ أَي تَتَقَابَلُ) (1)

(يعني:

زره پوشیده را پیش دارید و بی زره را واپس گمارید و دندان ها را بر هم بیفشارید که این شمشیرها را از کاسه سر دوردارنده تر است. در برابر نیزه ها در پیچید که این، سرنیزه ها را راننده تر است. دیده ها را فرو خوابانید که دلیری را فزاینده تر است و دل را آرام دهنده تر. آواها را بمیرانید که این ترس را زداینده تر است. و پرچمتان را نه کژ دارید و نه پیرامونش را تهی گذارید و نه جز به دست دلاوران و پاسداران غیور

ص: 77

ثابت قدم تان (1) سپارید. شکیبایان بر نَزولِ شداند، همان کسانی اند که پرچم هاشان را در میان می گیرند و از هر سو می: پایند از دو پهلو و از پشت و از پیش. نه از آن پس می مانند که واگذارندش و نه از آن پیش می افتند که تنها گذارندش. هر يك از شما کار همآورد خود بسازد؛ نیز به یاری برادر خویش پردازد و کار همآورد خویش را به برادر بازنگذارد تا چنان شود که هم همآورد او و هم همآورد برادرش حریف وی گردند و به خدا سوگند اگر از شمشیر این جهان گریختید، از شمشیر آن جهان جانِ درست بدر نتوانید بُرد. شمایان پیشتازان تازیانید و برجستگان و نامیانید. همانا در گریختن، خشم خدای و خواری پیوسته و ننگِ ماندگار است. و گریزنده نه عُمرش فزون آید و نه از مرگ مصون ماند. کیست که چون تشنه ای که بر آب درآید به سوی خدا رهسپار گردد؟ بهشت زیر سر نیزه هاست! امروز گفته ها را آزمایشید! به خدا سوگند من به دیدار آنان مشتاق ترم تا ایشان به سراهاشان.

خدایا! اگر حق را مردود داشتند جمعشان را پریشان گُن و سخنشان را ناهمسان فرما و به خاطر کژروی هاشان به هلاکتشان در آنداز. آنان هرگز از جای هاشان نَشوند مگر با زخم نیزه های پی در پی: زخمی که نسیم از آن بگذرد! و ضربتی که سر شکافد استخوان ها را از یکدیگر گسلانیده بر پراکند و بازوها و پاها را پُراند؛ و چندان که دسته های لشکر پی در پی برایشان تازند و سواران که تازندگان یاریگر را پشتِ سر دارند بر آنان هجوم آرند و چندان که لشکر پشت لشکر به سرزمین هاشان روان، گردد و چندان که اسبان گلوگاه های سرزمین شان (2) و اطرافِ راه ها (3) و

ص: 78

1- در متن عربی از «المانعین الذمار» سخن رفته است «ذمار» بر هر آن چه پاسداشت آن بر شخص لازم است (أعمّ از دارائی و آبرو) و ضایع، نهادنش مایه ننگ خواهد بود اطلاق می گردد. (افزون بر حواشی شادروان شیخ محمد عبده بر نهج البلاغه ی شریف نگر: تکملة الأصفاف، 226/1). پس بناگزیر «المانعین الذمار» کسانی اند که در پاسداری پاسداشتنی ها پای می فشارند و ما همین لازمه معنا را در ترجمه لحاظ کردیم.

2- سنج: توضیح نهج البلاغه الحسینی الشیرازی، 259/2.

3- سنج: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، 259/2.

چراگاه هاشان را زیر سم فروکوبند.

سید شریف [رضی] گوید:

گویم:

«دَعَق» کوفتن است؛ یعنی اسبان به سُم هاشان سرزمین ایشان را کوبند و «نواحر» سرزمین ایشان یعنی پاره های رویاروی آن و گویند: «مِنَازِلُ بَنِي فُلَانٍ تَتَّاحِرٌ» یعنی سراهای فلان خاندان رو به روی یکدیگر است. (1)

ص: 79

1- ما - چنان که دیدید - بنا بر تفسیر شریف رضی از «نواحر»، ترجمه نکردیم. محقق شوشتری هم در ضبط نص و هم در تفسیر آن بر شریف رضی خُرده گرفته است. نگر: بهج الصبَاغة، 572/13.

(مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ! أَسْتَشْجِرُوا الْخَشْيَةَ، وَتَجَلَّبُوا السَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِسِيْفِ عَنِ الْهَامِ. وَأَكْمَلُوا اللَّامَةَ، وَقَلِقُوا السِّيْفَ فِي أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِيهَا. وَالْحِطُّوا الْخَزَرَ، وَأَطْعَنُوا الشَّرَرَ، وَنَافِحُوا بِالطُّبَا، وَصَلُّوا السِّيْفَ بِالْخَطَا وَأَعْلَمُوا أَنْكُمْ بِعَيْنِ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ. فَعَاوِدُوا الْكُرَّ، وَأَسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌّ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ. وَطَيَّبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَأَمْسُوا إِلَى الْمَوْتِ مَسًّا يَا سَجْحًا، وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرِّوَاقِ الْمُطْتَبِ، فَأَضْرِبُوا رَبُّو تَبَجَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوُثْبَةِ يَدًا، وَأَخْرَجَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا، فَصَمْدًا صَمْدًا! حَتَّى يَنْجَلِي لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ (وَأَنْتُمْ الْأَعْلُونَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرُكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ) [س 47، 35]. (1)

ص: 80

(یعنی:

ای گروه مسلمانان! خَشیت از خداوند در باطن خویش پیوسته دارید و سر تا پای پیکرتان را به آرامش و وقار فرو پوشید و دندان ها را بر هم فشارید که این شمشیرها را از کاسه سر دور دارنده تر است. ساز و برگ رزم را کامل سازید و پیش از آهیختن، تیغ ها را در نیام هاشان بچُنبانید. خشمگینانه درنگرید و از چپ و راست نیزه زنید و به تیزنای شمشیر ضربت آرید و شمشیرها را به گام ها در پیوندید (1) و بدانید که در برابر چشم خدائید و با پسر عموی رسولِ خدا. پس پیایی حمله آرید و از گریختن شرم دارید که، آن در میانِ، أعقاب ننگ است و در روز حساب آتش! به خوشدلی دست از جان بشوئید و آسان به سوی مرگ گام زنید! آهنگ این گروه انبوه و این سرآورده به رَسَن استوار کرده (2) کنید. پس بر میانش زنید که شیطان در شِکَنِ آن نهان است؛ دستی پیش نهاده برای جستن و پائی پس نهاده برای بازپس. رفتن پایداری! کنید پایداری تا ستون حق برایتان آشکار شود «و شما برترید و خدا با شماست و از پاداش کردار هاتان هیچ نمی کاهد».)

ص: 81

-
- 1- گویا مُراد آن است که با پیش رفتن و گام پیش نهادن شمشیر را به دشمن برسانید و در واقع با گام های خود کوتاهی شمشیر را جبران کنید برای آگاهی بیشتر شروح نهج البلاغه ملاحظه شود.
 - 2- مُراد خیمه مُعاویه است. تعبیری که در متن عربی به کار رفته «الرّواق المَطْنَب» است. «الرّواق»، همان «سرآورده» است (سنج: تکملة الأَصْناف، 249/1)، و «تَطْنِيب»، «به طناب استورا داشتن» (سنج: کتاب المصاَدِر زوزنی، ص 547؛ و دستور ال-خوان، 149/1)؛ «طَناب» نیز همان «رَسَن خیمه» (سنج: تکملة الأَصْناف، 422/1) است.

(مِنْ كَلَامِ لَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: «أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ؟» بَعْدَ كَلَامِ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ:

وَيُحَكُّ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءَ لَازِمًا، وَ قَدَرًا حَاتِمًا! وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ إِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا، وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَ كَلَّفَ يَسِيرًا، وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا؛ وَ لَمْ يُعْصَ مَعْلُوبًا، وَ لَمْ يُطْعَ مُكْرَهًا، وَ لَمْ يُرْسَلِ الْأَنْبِيَاءُ لِعِبَادٍ، وَ لَمْ يُنَزَلِ الْكِتَابُ لِلْعِبَادِ عَبَثًا، وَ لَا خُلِقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا، (ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ) [س 38، 27 . (1)]

(یعنی:

از سخنان آن حضرت است - علیه السلام - در پاسخ پرسنده شامی که از آن حضرت پرسید: «آیا رفتن ما به شام به قضا و قدری الهی بود؟»، پس از گفتاری دراز

ص: 82

- که این برگزیده آن است:-

وای تو! چه بسا توقضائی لازم و قَدَری حتمی را گمان بُرده ای! اگر چنان بود، پاداش و کیفر، باطل و نوید و تهدید ساقط می. بود همانا خداوند سُبْحان به بندگانش با اختیار دادن به ایشان اَمْر فرمود و برای بازداشتن نَهی نمود، و تکلیفی آسان، فرمود، نه دشوار، و بر اندک پاداش بسیار داد؛ نه به غلبه بر وی نافرمانی اش کنند و نه به إجبار فرمائش بَرند؛ و پیامبران را به بازیچه نفرستاد و کتاب را برای بندگان بیهوده نازل نفرمود و آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن هاست بباطل نیافرید. «این گمان کسانی است که کُفر ورزیدند. پس وای بر کسانی که کُفر ورزیدند از آتش دوزخ!».

ص: 83

(قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَةِ، وَهَلْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَنْهَا؟
فَقَالَ -عَلَيْهِ السَّلَامُ- :

إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ - سُدَّ بِحَانَهُ - قَوْلُهُ: (أَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) [س 29 ي 1] عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولَ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بَيْنَ أَظْهُرِنَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟
فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي».

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أَحَدٍ حَيْثُ اسْتَشِدَّ هَدٍ مِنْ اسْتَشِدَّ هَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَحَيْرَتُ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتَ لِي: «أَبَشِّرْ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ»؟

فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذِبٌ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذْنُ؟».

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ.

وَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمْتُونُ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنُونَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشَّبْهِاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالتَّبِيدِ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدْيَةِ وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ».

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أَبِمَنْزِلَةِ رَدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟

فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ» (1).

(يعني:

مردی رو بدان حضرت برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! ما را از فتنه آگهی ده! آیا از رسول - خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در این باره پرسش کرده ای؟

آن حضرت - عَلَيْهِ السَّلَام - فرمود:

چون خداوند سُبْحَانَكَ این سخنش را فرو فرستاد که می فرماید: (الْم. أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) (الف، لام، میم. آیا مردمان پنداشتند که وانهاده شوند که گویند: ایمان آوردیم و ایشان را نیاز مایند؟!)، دانستم تا رسول خدا - صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در میان، ماست فتنه دامنگیر ما نمی شود. پس: گفتم ای رسول خدا! این فتنه که خدای متعال تو را از آن آگهی داد چیست؟

فرمود: ای علی! همانا اُمّت من پس از من به فتنه (آزمون) دچار شوند.

پس گفتم: ای رسول خدا! آیا در روز اُحُد که گروهی از مسلمانان شهید شدند

ص: 85

و شهادت بهره من نشد و این بر من گران، آمد مرا نگفتی که: «مژده باد تو را که شهادت پشتِ سرِ توست»؟

مرا فرمود: هم‌چنان است و شکیب تو در آن هنگام چگونه باشد؟

گفتم ای رسولِ خدا! این نه جای، شکیبائی که جای مژده و سپاسگزاری است!

نیز فرمود: ای علی! همانا مردمان زودا که به دارائی هاشان در فتنه (/آزمون) و به دینداری خویش بر پروردگارشان منت نهند و رحمت او را آرزو کنند و خود را از کیفر و عذاب او در امان شمارند و حرام او را به شبهت های دروغین و هوس های غفلت آفرین حلال دارند؛ پس «باده» را به نام «نبید»، و «مال حرام» [چون «رشوه»] را به نام «هدیه» و «ربا» را به نام «داد و ستد»، حلال شمارند!

گفتم: ای رسولِ خدا! در آن هنگام ایشان را چه قلمداد کنم؟ آیا مُرتد بشمارم یا فتنه زده؟!

فرمود: فتنه زده قلمداد کن.

(كَلَّمَ بِهِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زَمْعَةَ، وَهُوَ مِنْ شِيعَتِهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ قَدِمَ عَلَيْهِ فِي خِلَافَتِهِ يَطْلُبُ مِنْهُ مَانًا، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - :

إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ، وَإِنَّمَا هُوَ فِي الْمُسْلِمِينَ، وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ، فَإِنْ شَرَكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ، كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ، وَإِنَّا فَجَنَاءُ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَقْوَاهِهِمْ) (1)

(یعنی:

این سخن را به عبدالله بن زَمْعَه فرمود که از شیعیان آن حضرت بود، و قضیه آن بود که در زمان خلافت آن حضرت به نزد ایشان آمده از ایشان مالی [از بیت المال] می خواست؛ پس آن حضرت -عَلَيْهِ السَّلَام- فرمود:

این، مال نه از آن من است و نه از آن تو بلکه غنیمتی است از آن مسلمانان و رهاورد شمشیرهای ایشان. پس اگر در کارزارشان با ایشان هنباز بوده ای مانند بهره ایشان تو را نیز هست و گرنه دستاورد ایشان از برای جُز دهان های خودشان نباشد).

ص: 87

حدیث سی و چهارم: هنگامی که آن حضرت را سرزنش کردند که چرا بیت المال را به طور برابر تقسیم کرده است

(أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وَلِيْتُ عَلَيْهِ؟! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَحْمًا! لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ! أَلَا! وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ يُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ، وَلَمْ يَضَعْ أَمْرًا مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِنَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِعَيْرِهِ وَدُهُمْ. فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ التُّعَلُّ يَوْمًا فَأَحْتِاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَالْأَمُّ خَدِينٍ! (1)

(یعنی:

ایا مرا فرمان می دهید که با ستم راندن در حق کسانی که بر ایشان فرمانروائی یافته ام به طلب پیروزی برآیم؟ به خدا سوگند چندان که جهان بیاید و ستاره ای در آسمان در پی ستاره دیگر برآید گرد این کار نگردم! اگر این مال از آن من بود،

ص: 88

همگان را در بهره مندی برابر می داشتم تا چه رسد بدین که مال خداست! هان! دادن مال به نابجا تبذیر و اسراف است و این کار دهنده را در این جهان برفرازد و در آن جهان فرود آرد و در میان مردمانش گرامی کند و نزد خداهش خوار گرداند. و هیچ کس مال خود را نابجا مصروف نداشت و به ناسزایان نداد مگر آن که خداوند او را از سپاسگزاریشان محروم نمود و دوستداریشان از برای جز او بود. پس اگر روزی پایش لغزید و نیازمند یاریشان شد بدترین دوست و فرومایه ترین رفیق باشند. (.

حدیث سی و پنجم: در سحرگاه آن روز که ضربت خورد

(مَلَکْتَنِي عَيْنِي وَ اَذا جَالِسٌ ، فَسَدَّ نَحْيَ لِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِيتُ (1) مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدَدِ؟

فَقَالَ: «أَدْعُ عَلَيْهِمْ».

فَقُلْتُ: أَبَدَلْنِي اللَّهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَ أَبَدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي.

قَالَ الشَّرِيفُ:

يَعْنِي بِالْأَوْدِ الْأَعْوِجَاجَ، وَ بِاللَّدَدِ الْخِصَامَ؛ وَ هَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ. (2)

(يعنى:

همانسان که نشسته بودم خوابم در رُبود. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بر من پدیدار شد گفتم: ای رسول خدا از اُمتت چه کژ روی ها و دشمنی ها دیدم!

فرمود: نفرین شان کن.

ص: 90

1- در مأخذ: لَقِيتَ. بنابر بعضی نسخ دیگر ضبط گردید.

2- خطبه 70.

گفتم: خداوند به جای ایشان بهتر از ایشان را بهره من، کُنَاد و به جای من بدتر از من را نصیب ایشان فرماید!

شریف [رضی] گفته است:

مراد از «أود» کزی است و مراد از «لَدَد» دشمنی است؛ و این از شیواترین سخنان است.

ص: 91

حدیث سی و ششم: سخنی که پیش از مرگ به عنوان وصیت فرمود

(وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَدْيِي الْعَمُودِينَ، وَأَوْقِدُوا هَدْيِي الْمِصْبَاحِينَ، وَ خَلَاكُمْ دَمًا!

أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبِكُمْ، وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ. إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَ إِنْ أَفَنَ الْفَنَاءَ مِيعَادِي، وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَى، وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا: (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ) [س 24، 22].

وَاللَّهِ مَا فَجَّأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدِ كَرِهَتُهُ، وَلَا طَالِعِ أَنْكَرَتُهُ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبِ وَرَدٍ، وَ طَالِبِ وَجَدٍ؛ (وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ) [س 3، 198] (1)

(یعنی:

سفارش من به شما این است که هیچ چیز را هنبازِ خدای مگیرید؛ و محمد

ص: 92

صَدَّ لِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - سَتِّش را ضایع مگذارید. این دو ستون را بر پای دارید، و این دو چراغ را بیفروزید؛ که دیگر نکوهشی بر شما نیست!

من دیروز یارتان بودم و امروز مایه عبرت، شدّ مایم و فردا از شما جُدایم. اگر بمانم که خود ولیّ دم خویش ام و اگر بمیرم مرگ مرا وعده گاه است، و اگر [از ضارب] در گذرم این درگذشتن مرا مایه تقرّب [به خداوند] است، و نیز [اگر شما پس از من ببخشید] (1) از برای شما نکوکاری است (2) پس در گذرید؛ «آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟!»

به خدا سوگند که با مرگ چیزی بناگاه به سرّ م نیامد که ناخوشش دارم و چیزی پدیدار نشد که آن را شناسم جز به مانند کسی نبودم که شب هنگام آب می جُسته و اینک بدان رسیده و خواهان چیزی بوده و اکنون آن را یافته است؛ «و آن چه نزد، خداست نیکان را بهتر است».

ص: 93

1- نگر: توضیح نهج البلاغه، الحسینی الشیرازی، 5/4

2- خوانش و برداشتی دیگر را می توانید نگریست در: منهاج البراعه ی خوئی، 359/18.

حدیث سی و ہفتم: پیش از شہادت

(أَيُّهَا النَّاسُ! كُلُّ أَمْرٍ لَاقٍ مَا يَقْرُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ الْأَجَلِ مَسَاقُ النَّفْسِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ كَمَا أَطْرَدْتُ الْإِيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ. هَيْهَاتَ! عَلِمُّ مَخْرُونًا!

أَمَّا وَصِيَّتِي: فَاللَّهُ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - فَلَا تُضَعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَدْيِي الْعَمُودِيْنَ، وَ أَوْقِدُوا هَدْيِي الْمِصْبَاحِيْنَ، وَ خَلَاكُمْ دَمٌ مَا لَمْ تَشْرُدُوا.

حَمَلْتُ كُلَّ أَمْرٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَةً، وَ خُفِّفَ عَنِ الْجَهْلَةِ. رَبِّ رَحِيمٌ، وَ دِينٌ قَوِيمٌ، وَ إِمَامٌ عَلِيمٌ. أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَ أَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ! غَفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ!

إِنْ تَنَبَّتِ الْوَطْأَةُ فِي هَذِهِ الْمَرْزَلَةِ فَذَلِكَ، وَ إِنْ تَدَحَضَ الْقَدَمُ فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ، وَ مَهَابِّ رِيَّاحٍ، وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ أَضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفِّقَهَا، وَ عَفَا فِي

الْأَرْضِ مَحَطَّهَا. وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوَرَكُمُ بَدَنِي أَيَّامًا، وَسَدَّ تَعَقُّبُونَ مِنِّي جُنَّةً خَلَاءً؛ سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَائِكِ، وَصَامِتَةً بَعْدَ نُطْقِي. لِيَعِظُكُمْ هُدُوءِي، وَخُفُوتُ إِطْرَاقِي، وَسُكُونُ أَطْرَافِي، فَإِنَّهُ أَوْ عَظِلُّ الْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمُنْطِقِ الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ الْمُسْمُوعِ، وَدَاعِي لَكُمْ وَدَاعُ أَمْرِي مُرْصِدٌ لِلتَّلَافِي! عَدَا تَرُونَ أَيَّامِي، وَيُكْشِفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي، وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوعِ مَكَانِي وَقِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي (1)

(یعنی):

ای مردمان! هرکس در گریختنش آن چه را از آن می‌گریزد (2) می‌بیند. دوران، زندگانی میدان پیش راندن جان، است و گریختن از آن [=مرگ] در رسیدن بدان. چه روزها پشت سر نهادم که در آن نهران این واقعیت را می‌جُستم، لیک خداوند جُز نهران داشتن آن را نخواست. هیئات! دانشی است نهفته!

أَمَا سفارش من: پس خدا! هیچ چیز را هنباز او مگیرید؛ و محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -! سنتش را ضایع مگذارید. این دو ستون را بر پای دارید و این دو چراغ را بیفروزید که دیگر نکوهشی بر شما نیست چندان که پراکنده نگشته و نرمیده اید! هر یک از شما هم‌چند توانش مُکَلَّف، است و کار بر نادانان (3) آسان گرفته شده. پروردگاری، مهربان و دینی، استوار و پیشوائی. دانا من دیروز یارتان بودم و امروز مایهٔ عبرتِ شمایم و فردا از شما جُدایم. خداوند مرا و شما را بیامرزاد!

اگر گام در این لغزشگاه استوار مانند [/ زنده بمانم]، که هیچ، و اگر پای بلغزد [/ ازین جهان درگذرم]، ما در سایه شاخساران و وزشگاه بادها و زیر سایه ابرهائی که

ص: 95

1- خطبه 149

2- یعنی مرگ را. سنج: توضیح نهج البلاغة الحسینی الشیرازی، 354/2

3- مُحْتَمَل است مراد از نادانان کسانی باشد که ضعیف العقل. اند، چه هم‌چنین در خبر است که خداوند به همان اندازه که عقل به بندگانش داده با ایشان باریک بینی و خُرده‌گیری خواهد ورزید. نگر: بهج الصباغه، التُّسْتَرِي، 32/11.

توده هاشان در هوا نابود و نشانه هاشان در زمین ناپدید، گردید به سر بردیم؛ و من همسایه ای بودم که چند روزی پیکرم در همسایگی شما بود و زودا که از من کالبدی تهی نزد شما ماند که پس از جنبش آرمیده و پس از گویائی خاموشی گزیده. آرمیدگی ام و چشم پیش افکنده ماندنم و بی جنبشی دست و پایم، باید که اندررتان دهد؛ که این برای پندپذیران از گفتارِ رسا و سخن شنیدنی پندآموزتر است. بدرودِ من با شما بدرود کسی است که چشم دار دیدار است! فردا روزهای مرا می بینید و از رازهای درونم آگاه می شوید و پس از آن که جای من خالی ماند و دیگری بر جای من ایستاد مرا می شناسید).

حدیث سی و هشتم: سفارش های پنجگانه

(أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ صَرَبْتُمْ عَلَيْهَا أَبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِدَلِكْ أَهْلًا:

لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِنَّا رَبُّهُ،

وَلَا يَخَافُونَ إِلَّا ذَنْبَهُ،

وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ،

وَلَا يَسْتَحِينُ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ،

وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ) (1)

(یعنی:

شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای به دست آوردنشان بر شتران بر نشسته سخت بتازید (2) می شاید:

هیچ يك از شما جز به پروردگار خویش امید نبندد،

ص: 97

1- حکمت 82

2- به تعبیر امروزی تر: اگر رنج سفر را بر خود هموار دارید.

و جُز از گناه خویش بیم ندارد

و هیچ يك از شما شرم ندارد که چون از چیزیش پُرسند که نداند: گوید نمی دانم

و هیچ کس شرم ندارد که چون چیزی را نداند آن را بیاموزد

و شکیبائی پیشه، گُنید که شکیبائی نسبت به ایمان چونان سر است نسبت به، پیکر و در پیکری که سر ندارد خیری نیست و در ایمانی که با شکیبائی همراه نباشد خیری نه).

ص: 98

(فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَزَفْتَ نَفْسَكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَ لَذَاتِهَا، وَ زَخَارِفِ مَنَاطِرِهَا، وَ لَذَهَلْتَ بِالفِكْرِ فِي أَصْدِ طَفَاقِ أَشْجَارِ عُيَيْتِ عُرُوقِهَا فِي كُتُبِانِ الْمِسْكِ عَلَى سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا، وَ فِي تَعْلِيقِ كَبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرُّطْبِ فِي عَسَالِيحِهَا وَ أَفْنَانِهَا، وَ طُلُوعِ تِلْكَ الثَّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِي غُلْفِ أَكْمَامِهَا، تُجْنَى مِنْ غَيْرِ تَكَلَّفٍ فَتَأْتِي عَلَى مُنْيَةٍ مُجْتَنِيهَا، وَ يُطَافُ عَلَى نَزَالِهَا فِي أَفْنِيَّةِ قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ، وَ الخُمُورِ المُرَوَّقَةِ. قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الكِرَامَةُ تَتَمَادَى بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا دَارَ القَرَارِ، وَ أَمِنُوا نُقْلَةَ الأَسْفَارِ.

فَلَوْ شِءَ غَلَّتْ قَلْبَكَ - أَيُّهَا المُسْمَعُ! - بِالْوُصُولِ إِلَى مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ المَنَاطِرِ المُوْتَقَّةِ، لَزَهَقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا، وَ لَتَحَمَلْتَ مِنْ مَجْلِسِي هَذَا إِلَى مُجَاوَرَةِ أَهْلِ القُبُورِ اسْتِعْجَانًا بِهَا.

(یعنی:

اگر دیده‌دلت را بدان چه از بهشت برایت وصف کنند افکنی هر آینه جانت از بدایع خواهش های نفسانی و لذت ها و دیدنی های آراسته ای که به دنیا اندر آورده شده رُخ برتابد و به اندیشه در برهم خوردنِ برگِ درختانی که ریشه هاشان در پشته های مُشك بر کرانه های جویباران بهشت نهان گردیده و در آویزش خوشه های مُروارید تر در شاخه های کلان و خُرد آن ها و برآمدن و نمایان شدن آن میوه های گوناگون در پوشش های شکوفه هاشان که بی زحمتی چیده می شوند و موافق آرزوی چینندگان فرادست می آیند و در پیرامون کاخ های بهشت با عسل های پاکیزه و باده های پالوده بر ساکنانش دور می گردانند سرگشته می شود؛ مردمانی که پیوسته در کرامت بودند تا در سرای قرار بار گشودند و از رنج سفرها بیاسودند.

پس -ای شنونده!- اگر دلِ خویش را به رسیدن بدان چه از آن مناظر دلربا بر تو هجوم آرد مشغول، داری هر آینه جانت از مشتاقی بدان ها از کالبد برآید و هر آینه از غایت شتابناکی به آن ها از این مجلس من به همسایگی در گور خفتگان روی.

خداوند به رحمت خویش ما و شما را از کسانی قرار داد که به دل خود به سوي منزل های نیکان شتابند!.)

ص: 100

حدیث چہلم: دعای آن حضرت در حق خویشتن

(اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ الْمَغْفِرَةَ. اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِي مَا وَابَتْ مِنْ نَفْسِي، وَ لَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي. اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي، ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي. اللَّهُمَّ! اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ، وَ سَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ، وَ شَهَوَاتِ الْجَنَانِ، وَ هَفَوَاتِ النَّسَانِ.)
(1)

(یعنی:

خدایا! بر من ببخشای آن چه را که تو از من بدان، داناتری و اگر بدان بازگشتم باز بر من ببخشای خدایا! آن چه را خود وعده نهادم و ندیدی که بدان وفا نمایم، بر من ببخشای خدایا! آن چه را بدان به زبان خود به تو نزدیکی جستم لیک دلم با آن مخالفت کرد بر من ببخشای خداوندا! اشارت های نگاه و گفتارهای تباه و آرزوهای دل و لغزش های زبان را بر من ببخشای).

ص: 101

* بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار [عليهم السلام] العلامة محمدباقر المجلسي، ج 29، تحقيق: الشيخ عبدالزهره العلوّی بیروت: دارالرضا، 1403 ه. ق.

* بهج الصبغة في شرح نهج البلاغة، محمدتقی التستری، 14 ج، طهران: دار أميرکبير للنشر، 1376 ه. ش.

* ترجمه و شرح نهج البلاغه، سيّد علی نقی فیض الإسلام، ج 6، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فقيه، 1379 ه. ش.

* ترجمه و شرح نهج البلاغه (تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين)، ملافتح الله کاشانی، ویرایش و تنظیم: محمدجواد ذهنی تهران انتشارات پیام حق، چ: 1، 1378 ه. ش.

* تکملة الأصناف، علی بن محمد بن سعید الأديب الکرمينی، به کوشش علی رواقی، با همکاری سيّده زليخا، عظیمی، 2 ج چ: 1: تهران انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، 1385 ه. ش

* توضیح نهج البلاغة السيّد محمد الحسيني الشيرازي، 4 ج، طهران: دار ثراث الشيعة.

* دستور الاخوان، قاضي خان بدر محمد دهار تصحيح: دکتر سعید نجفی أسداللهی، ج 1، ج 1، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران 1349 ه. ش.

* دستور اللغة (كتاب الخلاص)، أديب نطنزي (بديع الزّمان أبو عبدالله حسين بن إبراهيم بن أحمد)، تصحيح: دکتر سيّدعلي اردلان، جوان چ: 1 مشهد به نشر (انتشارات

ص: 102

* شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، 20 ج، دار إحياء التراث العربی، 1385هـ. ش.

* شرح نهج البلاغة ابن میثم البحرانی، 5 ج، ط: 2، طهران، 1404هـ. ق.

* شرح نهج البلاغة، السید عباس علی الموسوی، ط: 1، دار الرسول (صلی الله علیه و اله) و دار المَحَجَّة البيضاء، 5 ج، ط: 1، 1418هـ. ق.

* فرهنگنامه قرآنی (فرهنگ برابره‌های فارسی [ألفاظ] قرآن بر اساس 142 نسخه خطی کهن...)، گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی زیر نظر دکتر محمدجعفر یاقعی، ج 1-4، ج 1، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی (علیه السلام)، 1372-1374هـ. ش.

* فی ظلال نهج البلاغة، محمدجواد مغنیه 4 ج ط 1، بیروت: دارالعلم للملایین 1972م.

* کتاب المصادر، قاضی أبو عبدالله حسین بن أحمد زوزنی، به اهتمام تقی بینش، ج 2 تهران: نشر البرز، 1374هـ. ش.

* مصادر نهج البلاغة و أسانیده، السید عبد الزهراء الحسینی الخطیب، ط: 3، 4 ج، بیروت: دار الأضواء، 1405هـ. ق.

* معجم أممات الأفعال (معانیها و أوجه استعمالها)، أحمد عبدالوهاب بکیر، ج، ط: 1، بیروت: دار الغرب الإسلامي، 1997م.

* مفردات نهج البلاغة، سید علی اکبر، قرشی 2 ج، ج: 1، تهران: نشر قبله، 1377هـ. ش.

* منهج البراعة فی شرح نهج البلاغة میرزا حبیب الله الهاشمی الخوئی، ط: 4 طهران: الإسلامیة، 1405هـ. ق.

* منهج البراعة فی شرح نهج البلاغة، قطب الدین أبو الحسین سعید بن هبة الله الراوندی، 3 ج، قم: مكتبة أیة الله المرعشی العامة، 1406هـ. ق.

* نزهة النَّظَر فی غریب النَّهْج و الأثر، عامل عبدالرحمن البدری، ط: 1، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، 1421هـ. ق.

* نهج البلاغة، ترجمه سید جعفر شهیدی ج: 3 تهران: انتشارات و آموزش انقلاب

إسلامی، 1371ه. ش.

* نهج البلاغه، ترجمه علی اصغر، فقیهی، تهران: انتشارات صبا، چ: 1، 1374ه. ش.

* نهج البلاغه، ترجمه محمدجواد، شریعت: اصفهان کتابخانه مشعل 1360ه. ش.

* نهج البلاغه با ترجمه کهن، فارسی، به تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ: 1، 1368ه. ش.

* نهج البلاغه امام علی - علیه السلام -، تألیف علامه سید شریف رضی - رحمه الله -، مترجم: حسین استاد ولی، چ: 2، تهران: أسوه، 1384ه. ش.

* نهج البلاغه، ترجمه أسدالله مبشری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ: 3، 1366ه. ش.

* نهج البلاغه با ترجمه گویا و فشرده، محمد جعفر امامی و محمدرضا آشتیانی، 3ج، چ: 11، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب - علیه السلام -، 1378ه. ش.

ص: 104

گفتارِ امامِ امیرِ المؤمنینِ علیِّ بنِ ابی طالب - عَلَیْهِمَا السَّلَام - را، از غایتِ شیوانی و رسائی و نغزی و پُر مغزی، فراتر از کلام مخلوق و فروتر از کلام خالق دانسته اند.

نَهجِ البلاغِه، شریف برگزیده ای است از گفتارهایی که از آن امیرِ بی رقیب عرصه علم و عمل روایت شده بوده، و این دفتر، چهل بهره مُنتخب از آن کتاب عزیز و ارجمند که با گزارشِ پارسی همراه گردیده

یکی از اندیشه گران مسیحی گفته است: تعجب می کنم از جامعه ای که هم نهج البلاغه در آن باشد و هم بیداد!

... آری اگر حال ما چنین است که هست از آن روست که از آموزه های مُصطَفَوی و مرتضوی بدور افتاده ایم.

ای پسر! ما بی نشانیم از «علی» *** «عین» و «لام» و «یا» بدانیم از «علی»

کتابخانه عمومی آیت الله جنی

ایران اصفهان مسجد نو بازار

تأسیس 1420 ه.ق.

ص: 105

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

